صفر

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مظهر العجائب والغرائب و کمالیه
مؤلف عبدالله بن عبدالحی بن علی حسینی کاشی
مترجم
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۹۹۵۹
شمارهٔ قفسه ۱۸۷۹۴

۱۸۷۹۴
۲۰۹۹۵۹

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اطلع من مطالع صدورنا لوامع انوار الهدایة والرشاد واشرق من مشارق قلوبنا بوارق شموس الارادة والانقیاد ووفقنا بسوابق لطفه تلقین الاذکار والاوراد ورزقنا العروج الی معارج مدارج الرشد والارشاد وفتح علینا بمفتاح الکشف ابواب حقایق المبداء والمعاد والصلوة والسلام علی خلاصة الموجودات واصل الایجاد محمد الذی نزل بشأنه انما انت منذر ولکل قوم هاد وعلی آله واصحابه المرشدین السالکین طریق الصلاح والسداد وعلی اسلافنا المتقدمین من الاباء والاجداد وعلی مشایخنا الکمل من الاقطاب والاوتاد وعلی من تبعهم باحسان الی یوم التناد **اما بعد** چون علامتی کتابتی که از خاصیت صنعت کاتبیت صادر می شود در صورت مکتوبیت که آن اثر فعل ذات کاتب خوانند از جانب جناب ولد ولایت غصن شجره حقیقت ثمره شکوفه ارادت طالب راغب آگاه با انتباه وجیه الملة والدین عبدالله الاسفراینی وصله الله الی ما یرجوه ویتمناه واعلی علوه سامة فسامة واعلاه در وقت وقتی که صاحب وقت در بیتی وقت نیست بود پادشاه وقت در خمخانه خیال از جام مدام زلال لایزالیست نازل و وارد شده و بورود آن وارد خوب وشهود آن شاهد خوب که طارد ما رد و شاهد شاهدیست در دمن گلشن دل این بی دل الا در فضای انجمن سینه طلوت تام حاصل آمده مسرت تازه وابتهاج بی اندازه در فضا وطن جان جان نازل شد و بیتی چند مناسب از سفینه سینه و جریده خیال الی کمینه قدم بوادی بر سینه بیاض این سفینه نهاد و **بیت**

حیوة القلب من فوح الشمیم ... سرور الروح من روح النسیم
اذا احییت بتبری بعد موتی ... وحییت الوداد من عظم الرمیم
لحت البشر بالریح الصباء ... اذا ماحت علی القصد البتیم
لما وا الحبیب کان خیرا ... من الطوبی وجنات النعیم
وان شاهدت فی النوم خیالا ... فنعم الحال بالعیش المقیم
لئن لم یلتقی بالقبول ... فبئس الموت بالبحر الالیم
بعبد الله السلام الا آله ... فهذا الشعر کالدر الیتیم

فی الجمله تا این مکتوب عیان گشت بعین بیوست الفاظ متواضعانه معتقدانه بود که با فصح بیان وابلغ معانی در رشته نثر اخلاص و تحریر اختصاص منتظم گشته بود لاجرم بزبان جمع و تفصیل در مجمع اجمال بالقاب جمیل از راه صورت و معنی صورت تحسین یافت فیاض حقیقی جواهر قابلیات متعطشان جگر سوخته فلوات محبت وتشنگان فیافی عشق و مودت را بذوارف عوارف زلال وصال ربانی و متابع جام مدام عرفانی مربی و محظوظ گرداناد و ورد شجره قابلیت طالبان بارگاه سعادت وتوجهان پیشگاه سراپرده احدیت را بنسمات نفحات رحمانی مروح و مسرور داراد تخصیص این فرزند طریق تحقیق که رشته محبتش با جان این ضعیف پیوندی قوی دارد حضرت بی علت جلت عظمته بر طریق استقامت و سیرت اهل بصیرت

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیکم یا رسول الله تعالی

السلام یا چهار یار کبار دیگر بقیه اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

وعادت ارباب ارادت معتم وستیم داشته بنهای درجات دین ومراتب یقینش
بر بپا ناد تا ادبی او ازاد بیخود در مقام بیخودی از خود بیخودی خود برخوردار کرد دود میخانه
عشق از خرابی خار محبت ساقیان روبیتش جان پرمست مشاهده جمال حضرت
صمدیت سازند که از هستی وهستی نیست آید واز غایت استغراق در مقام شهود
هستی خود را بیخودی خود در هستی هستی نیست بیند که همه هستان بدو نیست و همه
نیستان بدو هستند در اثنای کتابت وقت کرم و ذوق غالب گشته بود خون
قلم انجا رسید نظمی چند مناسب این مقام بر زبان حال جاری شد **بیت**

لاله وش کن ساقیا این بدی زرد کاهیم ، زار زردی لعل نوشین تا بکی می کاهیم
همچو ساغر در نیازم مانده سر بر پای خم ، چون نازان گوشه نشین آید بدل اکاهیم
سایه ارشاد ساقی بر سرم پاینده باد ، کش بجان حلقه بگوشش بنده درگاهیم
پایه قدرم ببین برتر ز عرشش اما مان ، کنج میخانه بود دولت سرای شاهیم
از زبان پاک مستان ای موذن هر سحر ، کر توان بهر خدا یک فاتحه در خواهیم
روز و شب مست خرابم شکر بعد از قضا ، می نماید این قدر بخت نکو همراهیم
همین بیا امروز پیش میر مجلس تو به کن ، ورنه فردا کی توانی گفت عبد اللّهیم

چو از فحوای کتابت ومنطوق رسالت التماس تحریر دقایق واقعات وتعبیر
حقایق واردات معلوم ومفهوم شد هر چند اسب فصاحت را در میدان شهسواران
بلاغت مجال جولان نمی دید ورموزی را که در کنوز معانی تمام روز ستیز بود ملاحظ

وبلطایف واشارات هرگز در کسوت الفاظ وصورت عبارات نیامده اند ورقید
کتابت بتصریح وکنایت منخرط کردانیدن دشوار می نمود فاما چون سنت اسلاف اعوان
واخلاف اشراف بدین نسق معتاد بود دل از اباء نمودن ابای نمود لاجرم بر موجب
ملتمس او اشتغال بتوضیح این معانی وتشریح این مبانی واجب دید امید بعنایت
واجب العطایا واثق است ووثوق صادق که بی شایبه خیال وریب ابراری که از بیان
غیب بر صفحه لوح دل ظاهر شود بی علت وعیب بر صحیفه سواد شهادت محرر ومقرر کرددو
وبیان ودل وزبان این ضعیف الفقیر الراجی رحمة ربه الباقی عبد الله بن عبد العلی بن علی
الحسینی الاسحاقی را از زلل وخلل محفوظ ومصون دارد ان شاء الله العزیز وما ذلک علی الله بعزیز
وبمناسبت واقعه این رساله را مظهر العجایب ومخزن الغرایب نام نهاد والله الموفق والمعین
وعلیه التکلان **اول** بدانکه آنچه دیده شده مقدم بران سابق است وآن واقعه که در
شب دیده شده است بغایت پسندیده ومستحسن است فاما آنکه شب عبارت
از غیبت وروز اشارت بحیث است قال الله تعالی اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ
وَمَا اَدْرٰیکَ مَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ قیل لیلة القدر هی البنیة المحمدیة صلی الله علیه وسلم حال احتجابه بمقام
مقام القلب عند شهود الذات والقدر هو عظمه وشرفه علیه الصلوة والسلام وقال الله تعالی
وَذَکِّرْهُمْ بِاَیَّامِ اللّٰهِ قیل الایام عبارة عن الامور العظیمة وکلما تحدث امر من الامور یسمی یوما
اما چون این مقدمه مقرر شد بدانکه هر نوعی از انواع را شهر کویند وهر جنسی را سنه نامند
وهر امری را یوم کویند وقالب را بشب نسبت کنند ووجه تسمیه نوع بشهر وجنس بسنه آن

جهت آنست که شهر مبنی بر ایام و لیالی است و سنه مشتمل بر شهور و همچنانک اجناس را

انواع را محیط است انواع افراد را شاملست و مقصود از یوم و سنه اینجا یوم الهی

و سنه الهی است و این روشن تر در رساله کشف الحجاب نوشته ام اینجا از آن صورت

اختصار اختیار نمود و پیش بعضی محققان شب عبارت از قالب و روز اشارت

بقلب است و بعضی ظلمت و نور گفته اند و جامع آسمان و زمین و قالب و قابلیت

نیز گویند اگرچه در مکتوب متعین نبود که رؤیت واقعه در کدام شب بوده است فاما

مناسب ظهور امثال این احوال شب پنجشنبه می نماید چراکه شب پنجشنبه ورود پنجشنبه

را بطور خفی نسبت کرده اند و آن کلامی که از غیب وارد شده بلسان تفضیل بوده است

از جهت آنکه بوجود دشواری داشته است و آنکه گفته اند که تو چیستی آن آواز

و ناله از قوای لطایف قلبیه است چراکه دل بنوعی از امراض معنوی فی قلوبهم مرض مریض است

آن ناله و زاری از جهت بیماریست یا خود آن آواز وقت لطیفه انانیت بظهور آمده

ناشنونده باستعلاج امراض اشتغال نماید چراکه تا مرض قابل علاج نیست طبیب

معالجه نمی نماید یا خود از زبان حقیقت ولایت مطلقه اشارتی رسیده است ببشارت

حصول صحت و سلامت اکنون حق را عز اسمه شکرها باید گذارد که دل دلنواز و جان پرشور

امید خلاص از ظلمت شب دیجور است آنکه در غیب فرموده اند که نادعلیاً مظهر العجایب

میخوان تا شفای کلی حاصل آید اینجا سری بس بزرگ است چنانکه کاغذ و قلم محرم

و محرم این راز نیست و ابواب حریم آن حرم محترم بر هیچ نامحرم باز نیست لاجرم

در مقام محو الجمع من بی من بزبان بی زبانی با تو بی تو در خلوتخانه نابود تقریر کنم ان شاء

الله تعالی ۱۱ این مقدار بدانک حضرت رسالت در زمانی که بجهاد خیبر آفاقی توجه

فرموده بود و چند نوبت میان لشکر اهل اسلام و آن طایفه نااهل محاربه و مقاتله

واقع می شد و نصرت اهل اسلام در تاخیر می افتاد و خاطر سلطان سلاطین ممالک

آفاق و انفس علیه السلام بواسطه آن معنی متغیر و متفکر می بود تا ناگاه سحرگاهی بدل

آگاهش این ندا رسید که نادعلیاً مظهر العجایب تجده عوناً لک فی النوایب چون آن

مظهر صفت علیت از خاصیت تجلی اسم علی که لطیفه انانیتش ناطق انا مدینة العلم و علی

بابها بود این اعلام و الهام یافت دانست که فتح قلاع سبعه خیبر مکار بر دست ولایت

دار حیدر کرار که والی ممالک سبعه ناسوت و لاهوتست مقدر و مقرر است لاجرم لوای

دولت الله ولی الذین آمنوا و رایت نصرت نصر من الله و فتح قریب را بدو

تفویض فرموده و گفت هذا الرایه وامض بها حتی یفتح الله علیک و ن برفت بنجه

عزت ارخاج خیبر باین کین اهل اسلام نجاتست قصه نصرت آن حضور بر چند

سبب سرور اهل حضور است فاما چون حکایتی شایع و روایتی مشهور است در آن اطناب

اطناب نفرمود فی الجمله آنکه گفته اند در غیب با تو که نادعلیاً مظهر العجایب می خوان تا شفا

یابی پیغام دلاویز و خبری ذوق انگیز است چراکه سلطان روح اگرچه بسبب قوت

نفس خیبر صفت خسته و مجروحست و لکن چون از عالم اعلا تعلیم استعانت و استشفا

از خاصیت صفت ولی ظاهر شده است بحکم رجعنا من الجهاد الاصغر الی جهاد الاکبر

کلم

سی جمیل مبدل باید داشت تا مبارزان عسکر قوای عقلی و سرهنگان لشکر لطایف
روحی بیکدل و هزار جان بایکدیگر یکدل شده در محاربهٔ نفس خبیث صفت مظفر و منصور
گردند و لشکر قوای نفسیهٔ حزبی منکوب و مقهور مانند و قلاع سبعهٔ او که از تزیین
زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب
والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث آراسته و پیراسته است و بدین صفات
سبعهٔ نفسیه که درین آیت مذکورست محکم و معمور است منهدم گشته مسخر سلطان
روح گردد ان شاء الله تعالی **دیگر آنکه** چون حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
مظهر ولایت و سید اولیاست و حضرت مولی جز او را مرتبهٔ او کرامت نفرموده است
و اولیای تحت قبابی لا یعرفهم غیری گفت پس درین مقام اجمال مانع تفصیل است
ولیکن از خاصیت تجلی صفت علی توقع وصول بمرتبه علیا و امید ترقی و عروج بذروهٔ قصوی
ولایت علی توان داشت **دیگر آنکه** در غیب چون مأمور بعبارت این الفاظ گشته است
مشعر نزول فیض ولایت باید بود که بطریق دل نازل خواهد شد و امکان ظهور درجات
علیه صوری و معنوی نیز دارد اما رؤیت علامات این احوال بعد از استقامت بر طریقه
میسر شود و اگر بشرح و تفصیل حقایق و دقایق که در ظروف حروف و ضمن کلمات نادعلیا
مظهر العجایب درج است مشغول شویم بتطویل انجامد و درین مقام چون امری موقوف بر
علم این حروف ندید لاجرم بساط قرطاس را از تسوید قواعد و تمهید ضوابط آن طی کرده
فاما پیش اهل کشف و شهود در تعبیر ایام و لیالی اسبوع نکات بسیار و معانی بیشمار است

و در ضمن آن سری مودع است که اعتبار جمعه و عیدین و عاشورا و لیلة القدر و ازمنهٔ
معتبره در تمامت سال بواسطهٔ وجود شریف آن سرورست و حقیقت آن بر هیچکس
منکشف نشود تا از هفتاد هزار حجاب نورانی و ظلمانی مرور و عبورش نفرمایند که
ان الله تعالی سبعین الف حجاب من نور و ظلمة **دیگر آنکه** روز شنبه را نسبت
بقالب کرده اند و یکشنبه را بنفس و دوشنبه را دل ایام خوانند و سه شنبه را
سر ایام و چهارشنبه را روح ایام و پنجشنبه را خفی ایام و جمعه را یوم الله گویند کما قال
الرب جل جلاله الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی
علی العرش ارض قالب و نفس او در دو روز مخلوق گشت و افلاک قلب و روح
و سر و خفی در چهار روز ثم استوی علی عرش الجمعة بصفة رحمانیة و پیش بعضی ایام سته
مدت دور نبوت است از زمان آدم تا بوقت ظهور دور دولت نبوت محمدی
علیه الصلوة والسلام ثم استوی علی العرش اینجا مراد از عرش قلب محمدی است
از برای آنکه ظهور او در روز هفتم که جمعه ایام است واقع شد و مراد از استوا کمال
ظهور نبوت و ولایت است در غلبهٔ اشراق و تنشیر شعاع و لهذا قال علیه الصلوة
والسلام بعثت فی نفس الساعة و در هر یومی از ایام اسبوع ده هزار حجاب ظهور
می یافت تا هفتاد هزار حجاب وجود گرفت و اگر درویش تر خواهی تحقیقات ایام
اسبوع در رسالهٔ کشف الحجاب نوشته ام انجا مطالعه فرمای چون این رساله
بسبیل استعجال در قلم آورده می شود و حال آنکه ظاهر با حوال باطن درویشان و باطن

نظاهر ایشان مشغول است لاجرم قدم تسلیم را از تحریر و ترقیم آن حقایق باز کشید اما
پس از تعبیر واقعهٔ ثانیه تحریر مقدمه لابد شد و آنکه نزدیک اهل کشف و شهود وجود را دو مرتبه است
یکی را احدیت عین گویند و دیگری را احدیت کثرت اما احدیت کثرت بر سه قسم است قسم اول
نور مطلق و قسم ثانی را ظلمت و قسم ثالث را ضیا گویند اما مشاهدهٔ نور مطلق بواسطهٔ
تجرد او از اضافات و تعینات محال است و آن بحقیقت عین هویت است و عتبهٔ بارگاه
جناب حضرت الوهیت برتر از آنست که بجنیبت تعقل افهام و عقول بشری گرد سرادقات
جلالت آن حضرت توان گشت پس رؤیت نور مطلق بعد از تنزل در مظاهر و صفات
از پس پردهٔ تعینات کائنات در مراتب متعینات میسر شود چرا که ظهور اعیان بسیار
موجودات که در خلوت خانهٔ عدم متواری و مستتر بودند بواسطهٔ وجود اوست اما مرتبهٔ
دوم را که ظلمت گویند آن هم بر سه قسم است یکی قسم ظلمت محض است و دیگر ظلمت
جهل و سه دیگر ظلمت محجوب پس رؤیت ظلمت محض محال است چرا که مقصود ازین ظلمت
عدم محض است و ظلمت جهل را اگرچه بچشم سر و نور بصر دیدن ممکن نیست اما بچشم سر و
نور بصیرت علامت قباحت آن ادراک توان کرد و ظلمت محسوس را بچشم حسی مشاهدهٔ
آن ممکن است مانند ظلمت لیالی و بیوت مظلمه و قسم ثالث را ضیا گویند رؤیت آن
بواسطهٔ ازدواج و امتزاج نور و ظلمت که برزخ صفت میان وجود و عدم ظهور می یابد ممکن است
و بیان کیفیت ظهور بعضی انوار بصور مختلف بعد از تعبیر واقعهٔ ثامنه تقریر کرده شود ان شاء الله
تعالی اما آنکه باز نموده بود که شکل قمری در صورت هلالیت مشاهده افتاد و غایب شد

پسندیده است رؤیت نور قمر درین مقام بمقدار صفای قلب است مشاهدهٔ قمر
صفت نورانیت روح است اما درین حال چون ارض قالب حایل بوده است میان
شمس روح و قمر قلب لاجرم بمقدار حیلولهٔ ارض قالب نقصان در نورانیت دایرهٔ قمر
مشاهده کرده است علی الدوام قمر قابلیت فلک قلب را که در درج قالب قلب و
برج اوج قلب قالب درج است از خسوف عقدهٔ رأس الخطایا یعنی حب الدنیا رأس
کل خطیئة محافظت باید نمود و پیوسته خورشید آسمان روحانیت را از انکساف عقدهٔ
ذنب ذنب حیوانیت باید کرد و بکثرت طاعت و ریاضت و اشتغال بذکر لا اله
الا الله بر وجهی که تمکین یافته است مدام قیام باید نمودن تا بتدریج کدورت ظلمت ارض
قالب در صفای نور شمس روح و قمر دل مضمحل شود در زمان میاسرت و هنگام مفاوضت این
ضعیف را با بسیاری از مدعیان بی در مراتب توحید مباحثه و مجادله واقع می شد فاما
بعنایت حضرت بی علت چون غلط ایشان را بدیشان می نمود بطلان اعتقاد فاسد
خود معترف می شدند و نزدیک بعضی از ایشان تعبیر واقعات بر طریق واحد موزری
دید اما فرق میان مکاشفات اهل حجاب و مشاهدات اهل توحید آنست که محجوبان از
پس حجاب اثنینیت و ظلمت شرک و کفر و غیر آن از حجاب صفات ذمیمهٔ نفسانی و
شیطانی چیزی مکاشف و مشاهد ایشان می گردد و چون از مرتبهٔ اثنینیت قدم
برتر قدم فراتر نتوانند نهاد لاجرم از مشاهدهٔ انوار تجلیات صفات احدیت [illegible]
برخوردار و بهره مند نشوند اما اهل توحید بواسطهٔ غلبهٔ نور روحانیت از ظلمت شرک

حجاب کثرة و ملت اثنینیت خلاص یافته اند و صفات بترتیب دار در تجلی صفات احدیت
محو و فانی دیده اند اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّور پس تعبیر واقعه هر طایفه
بقدر تفاوت قابلیت متفاوت شود هر چند شرح احوال سالکان این راه تعذری دارد
اما هر یک شمه از انوار مختصر بشنو بدانکه دل بر مثال آینه است و صقالت و صفای آینه
جز بصقالهٔ کلمهٔ لا اله الا الله ممکن نیست هر چند صفای آینه بیشتر بود عکس انوار و مشاهده
ابرار در وی بیشتر ظاهر شود **بیت** هر آنکو وصل او دور است نپنداری ز تقصیرش
کسی کو سعادت همنشین بد چه تدبیرش ؛ بعشق او مدام آنکس بود باکن بمیخانه
که در فطرت کل او را پرستند از می و شیرش ؛ گر آینه زنی صیقل هر آینه که بنماید
چنان بینی که فکر پس نیابد ره بتصویرش ؛ گر آن طرهٔ عیاری کشی تا که بگین پا زد
بهر موی هزاران دل بدام آرد بشبگیرش ؛ چو بر چینه نوازش کی دا زان غمزه پرتیری
بمنزل برقص آید ز ذوق و لذت تیرش ؛ خدا را ای صبا تا که بجنبانی سپلا سپل را
که در هر بیت دو صد سپید دل بر حلقه ز زنجیرش ؛ چو عبدالله اسحاقی ز لعل او سخن گوید
ز لفظش زان در ریاید شکر ریزد تقریرش ؛ و بعضی سالکان را که در ابتدای سلوک در
صورت انوار نمایشها واقع میشود گاهی مثل چراغ و مشعله و آتش و غیر آن گاه چنان باشد
که از جانب یمین ظاهر شود و بجانب یسار غایب گردد و گاه در مقابله سینه در پیش روی
ظاهر شود و اینها گاه ساکن نماید و گاه متحرک این جمله آثار انوار ذکر و ایمان بود و نوری
باشد که از ولایت شیخ درین صور مختلفه پرتو می اندازد و در بعضی اوقات چند که از

سینه و تمامت اعضا نور سفید پدید می آید تا چنان شود که بکلی خلوت و حوالی ذاکر را
نور احاطه کند و خود را در آن مستغرق بیند این را نور سرکو بیند و گاه چنان بیند که
مانند ماه نوری در مقابلهٔ سینه ظاهر شود و اگر برابر او مشاهده افتد چون بی
آسمان نماید نور عقل یا نور ایمان باشد و گاه نور صلوة درین صورت نیز ظاهر
شود و اگر چنان بیند که خورشید در سینهٔ او غایب شد آن نور وصول است که در
سینه نزول کرده است و اگر نور مانند برق در صورت زردی پیدا آید آن نور
ذکر باشد و اگر نوری سرخ سخت با هیبت و حرارت در نظر آید نور عشق بود که از
پس پردهٔ دل پرتو انداخته باشد و نور کبود و نور سرخ و نور سفید و نور زرد
و نور سیاه تعلق بعالم نفس و دل و سر و روح و خفی دارد **فاما** انوار علوی مانند
کواکب و شموس و اقمار اگر بر آسمان مشاهده افتد نور دل و نور روح بود که بر
آسمان نفس ظاهر شده باشد یا نور روح باشد که بر آسمان دل طالع شده باشد
فاما نور مطلق همچنانکه گفتیم از این الوان منزه است و منشاء هر نوری و مشرق و مغرب
او در رسالهٔ کشف الحجاب نوشته ام و تحقیق معراج و عبور بر افلاک و رویت بهشت
و دوزخ و میزان و سر حشر و نشر و صراط و کیفیت موت و آنکه موت چند نوعست
و تسخیر کواکب و ملایکه و جنیان و تسخیر انس و دیدن انبیا و اولیا و روحانیات
و کروبیان و علم باسرار آفرینش و اشراف بر قلوب و اطلاع بر ضمایر و خفیات
و ظهور تجلیات روحانی و رحمانی این جمله بر چهار قسم منحصر است زیرا که مجموع اشیا

مظاهر تجلیات آثار و افعال و صفات و اسمای حق اند جل جلاله و اگر بشرح هر یک
مشغول شویم بتطویل انجامد قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد
کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا ولکن جهد باید کرد تا آنچه بدو خواسته اند
او را برای آن ساخته اند در غیب و شهادت دیده و شنیده شود ان شاء الله
تعالی و یقین باید دانست که حصول نعمت تخم سعادت و دولت مواصلت با نوار
تجلیات الهی و نزول لمعان فیض رحمت نامتناهی موقوف بر تربیت جوهر لطیفهٔ آدمیست
که اصل آن جوهر از خاصیت تجلی اسم مریدی حضرت حق است جل جلاله و بجهت از
خاصیت این حقیقت است که روی دولت بسوی مشرب معنوی این ضعیف متوجه
گشته و بحکم قد علم کل اناس مشربهم شرب خود را از جمیع مشارب امتیاز کرده
بعد ازین باید که هرگز باختیار گرد اغیار نگردی و تخم تلقین ذکر را که در زمین استعداد
دلت ثابت و نابت گشته است از هوای مخالف نفس و هوا محافظت نمایی تا ناگاه
از تجارات لجاجات حظوظی سموم صفت هوای مهلک از تاوهٔ نفس متصاعد نشود و
اغصان این شجره را محترق گرداند و شکوفهٔ مکاشفه و ثمرهٔ مشاهده را ضایع و باطل نکند
پس پیوسته در ملازمت پرورش این شجرهٔ طیبهٔ کلمهٔ لا اله الا الله چنانکه تلقین کرده ام
کوشش نماید تا اصول این شجرهٔ طوبی صفت از جنب قلب سر سوی آسمان روحانیت
افراشتن گیرد که اصلها ثابت وفرعها فی السماء و چون سالک بدین مقام رسید بعد
ازین دل ذاکر گردد و بزبان فصیح صریح کلمهٔ الله گفتن آغاز نماید و چون برین حال

مداومت

مداومت نموده شود اغصان شجرهٔ ذکر از آنجا نیز قصد علو کند و منتهای روش او
تا عالم خفیست و درین مقام انواع تجلیات اسمایی و صفاتی بر سالک کشف شود
بعد ازین چون بسر حد عالم وحدت و عتبهٔ بارگاه احدیت رسید سیر درین مقام تمام
شود دیگر ترقی و استعداد بقدر قوت و حوصلهٔ قابلیت باشد اما تا کدام صاحب
سعادت را [illegible] و دولت نیابت آن حضرت میسر شود در آیت انی
جاعل فی الارض خلیفه سری لیس شریف و رمزی عجب لطیف مندرج است
فهم هر کس بکنه آن نکته نمی رسد آری نیش صدف جوهر این اسرار است خلاصهٔ
مکنونات غیب درین بازار نیست اما کشف این معانی قابل گفتار نیست و چشم
هر کس لایق این دیدار نیست این ضعیف را درین سخن منظوم وارد شد **شعر**

از فصاحت مو شکافم در کلام نکته هاست ، لیک سری کز وحدت فاش گویم کی رواست
ناز معشوق از نیاز عاشقان دارد ظهور ، رونق بازار عشقش گر ببینی هم بماست
از گلستان وصال ار بلبلی بویی نیافت ، این همه فریاد و زاری بلبلان از بهر چاست
تا جمال و حسن گل در بوستان دل دمید ، در هوای باغ جانم زو بسی برگ و نواست
گر سکندر بر سر گنج نهانی پی نبرد ، چشمهٔ آب حیوتش در درون این گداست
این کلیم ژنده ما را الجشم کم مبین ، پایهٔ قدر گدایی برتر از عرش علاست
در مقام وراه سید گر مخالف نیستی ، با حسینی راز عشاقش توان گفتن رواست

تا هیچ طالب بمرتبهٔ کمال ولایت نرسید تا تخم تلقین از ثمرهٔ شجرهٔ صاحب ولایتی نگیرد که

سلسلهٔ او پیوسته بشجرهٔ نبوت محمدی باشد صلی الله علیه وسلم قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله دلیل این حالست و از حضرت شیخ شیخ این ضعیف آن مرشد
حقانی امیر سید علی همدانی قدس سره پرسیده اند که مواصلت بدولت جوهر
فقر چگونه میسر شود فرموده اند که ظهور این دولت در ضمن محبت است باوجود حصول
تخم تلقین ذکر و آداب آن مرعی باید داشت که در ضمن هر یک از آداب طریقت
سری ودیعت است و ذکر گفتن بی رعایت آداب چندان موثر و مفید نباشد
که من وصل وصل بالادب **ادب اول** در ذکر گفتن صدق نیت مرید باید که
بی شایبهٔ امتحان و ریا از سر صدق و صفا قدم ارادت در طریق استقامت نهند
ادب دوم داعیهٔ حقانی و باعثهٔ رحانی بود که سر از گریبان جان برزند و آنرا
طلب خوانند چنانک این ضعیف گفته باشد **نظم** از ازل با هر که این درد طلب همراه نیست
در طریق عاشقی با عاشقان همراه نیست **ادب سیم** صبر است هر کرا در محنت
وقت صبر نیست بیقین دولت وصلت فقر در نیافت که ان الله مع الصابرین
ادب چهارم اعراض است بی اعتراض تا در باطن ذاکر استبعاد و استیحاش
از هیچ ما لوفات و محبوبات ظاهر نشود از راه معنی متوجه دل شیخ که خزن اسرار غیب است
نتواند بود و هیچ فتوح بسینهٔ مجروح مرید نرسید و جان تشنه بلب رسیده او از منبع
ولایت شربتی نیابد تا مادام که در راه توجه حجابی حایل است **ادب پنجم**
طهارت است زیراکه مداومت بر وضو دوست اظهار عداوت است با دشمن
ومقابله

ومقابله با اعدا و مقاتله با ایشان بی سلاح صلاح نیست که الوضوء سلاح المؤمن
ادب ششم خلوت است تا خانهٔ صورت ذاکر از صور اغیار پاک و خالی
نباشد جمعیت تمام دست ندهد و اگر بعطری یا بخوری معطر سازند نیز شاید و خانهٔ
معنی هم تا از محبت غیر محبوب حقیقی پاک و خالی نباشد و بنور توکل و علم و صبر و یقین
و اخلاص منور نگشته باشد استحقاق و شایستگی شعشعهٔ اشعهٔ انوار تجلیات
حضرت صمدیت نیابد **ادب هفتم** آنست که در وقت ذکر گفتن روی
بقبله مربع بنشیند و بعد از ارتباط قلب و استحضار این ضعیف چشم برهم نهاده
در ذکر شروع نماید و کلمهٔ لا را از سوی ناف برآرد و کلمهٔ اله را بجانب راست سینه
فرو آرد و الا را در مقام اعتدال و استوا تمام کند و الله را بجانب قلب بقوت
تمام با رعایت شد و مد فرو آرد چنانک همه اعضا از گفتن این کلمه متاثر
گردند و انخفاض در صورت و اخفا در ذکر آیینهٔ اسلام است بلکه شرط بزرگ و
رکن اعظم است و قرآن بدین ناطق است کما قال الرب جل ذکره واذکر ربک
فی نفسک تضرعا وخفیة ودون الجهر من القول بالغدو والآصال و معنی ذکر بر نهجی که
در وقت تلقین تعلیم یافته است در دل می باید اندیشید و از نفی و اثبات با جزئی
و دایم نظر بر دل می داشت تا هر چه و هر پیوند که در نظر آید فی الحال پناه بحضرت عزت
برد و از این ضعیف همت استمداد نماید و هیچ آن پیوند و حجاب را از زمین دل منقلع
و منقطع کرد اند چون مدتی بدین قاعده و ترتیب بر ذکر مداومت نماید خاصیت

ذکر اندیشه جمیع علایق و عوایق را که موانع راهند از پیش بردارد و دل که خلوت
سرای سلطان ذکر است بانوار اذکار و آثار افکار آراسته و پیراسته کرده
سریر سلطنت الا الله را در پیشگاه بارگاه خلوت لی مع الله بنهند و چاوشان لا اله
بران درگاه بخدمت ملازمت نمایند بعد ازین منتظر ظهور تجلی صفت عظموتی و کبریایی
باید بود فاما فایده تمام از ذکر بر ذاکر وقتی ظاهر شود که ظاهر و باطن را بشرایط و
آداب مریدی چنانکه در رساله کالیه ذکر کرده ام مودب و مهذب سازد و مجموع
آداب در ضمن مراقبه و محاسبه مندرج است و در جمیع اوقات از شرایط ثمانیه
که در باب خلوت خواهم گفت غافل نباید بود چراکه هر یک ازان بحقیقت کلید در گشای
جنت وقتی در ابتداء طلب که خاصیت تجلی اسم مریدی لطیفه ارادت این ضعیف را
در طلب حصول مراد عاشق و بیقرار کرده انید بعد از بسی جست و جوی و پس از بسیار
تک و پوی و اتفاق ملاقات با هر جنس و ناجنس و وقوع مصاحبت که با وجود کربت غربت
از راه صورت واقع می شود که با هر نوع از جن و انس که ترحیم و تحریر هر یک تعذری
دارد تا بعد از مدتی حضرت بی علت جلت عظمته تمامت موانع و حجابی که این ضعیف را
بجذبه مانع وصول باصول طریقت و حایل مواصلت با ارباب وصول بحقیقت بود از پیش
راه طلب برداشت و وجود پروانه صفت را بر شمع وصال آن منظر جمال و جلال
زده دیده رمد دیده و جان محنت کشیده عطالعه طلعت زیبای آن در فلک هدایت
خورشید آسمان ارشاد و ولایت سرسمای الانس و مشکل گشای آفاق رکن الملة

والدین

والدین خواجه اسحاق قدس الله سره روشن گشت

بیت

دوستی جان ما با دوستانی ماند و بس ، دیده دل از جهان در چین جانی ماند و بس
هر کسی را در جهان باشد بجایی التجا ، تا قیامت روی ما بر آستانی ماند و بس
میهمان خانه چشم خیال روی اوست ، چشم رفت و آن خیال میهمانی ماند و بس
یک نظر بر سرو نازی تا فتاد و شد روان ، در نظر ما را همین اشکی روانی ماند و بس
هر که او پیرانه عشق درین سودا نباخت ، نیست سودی از خویش در زیانی ماند و بس
از دهانش گو روایت کس نمی آن نکته را ، این حدیث لن ترانی زان نشانی ماند و بس
گشت عبد الله را دل مبتلای مهر او ، کار دل با عشق یاری مهربانی ماند و بس

چون آن دولت و بخت یار شد صورت بی اختیاری دران حضرت اختیار نمود و بعد
از مشاهده بیتر توحید مطلب تلقین کلمه توحید التماس کردم بسیند ارشاد حاضر آمد بدو تخم
سعادت تلقین کلمه توحید در زمین ارادت الفا فرمودند بر همان طریق که از پیشوای اهل
طریق و مقتدای ارباب کشف و تحقیق قطب اولیا مرشد حقانی امیر سید علی همدانی
قدس الله سره گرفته بودند و او از شیخ خود شیخ کمال الدین محمود مزدقانی و او از شیخ خود
رکن الملة و الدین علاء الدوله سمنانی و او از شیخ نور الملة و الدین عبد الرحمن الاسفراینی
و او از شیخ جمال الدین احمد گورپانی و او از شیخ رضی الدین علی لالا و او از شیخ مجد الدین
بغدادی و او از شیخ نجم الدین کبری و او از شیخ بابا فرج تبریزی و او از شیخ ابو النجیب سهروردی
و او از شیخ احمد غزالی و او از شیخ ابوبکر نساج و او از شیخ ابو القاسم گرگانی

واو از شیخ ابو علی کاتب واو از شیخ ابو علی رودباری واو از شیخ ابو عثمان مغربی
واو از شیخ ابو القاسم جنید بغدادی واو از شیخ سری واو از شیخ معروف کرخی واو از شیخ
خود امام علی موسی رضا واو از والد و شیخ خود امام موسی الکاظم واو از والد و شیخ خود امام محمد باقر
واو از والد و شیخ خود امام جعفر صادق واو از والد و شیخ خود امام زین العابدین واو از والد
و شیخ خود امیر المؤمنین حسین واو از والد و شیخ خود سید الاولیا امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب کرم الله وجهه واو از سرور کاینات وخلاصهٔ موجودات محبوب حضرت آله محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانچه از حضرت بی علت جل و علا بدو رسیده بود و چون این
ضعیف را الخلوت می نشاندند فرمودند که خلوت را شرایط بسیار است فاما رعایت
هشت شرط ناچار است پس هر کس که جازم و عازم طریق کعبهٔ تحقیق میگردد ملازمت
این شرایط برو واجب ولازم است تا در اثنای سلوک از مکر وکید شیطان وقطاع این
باشد وعقبات وخطرات آن بسلامت عبور یابد واز فوایدی که اهل حق از حق تعالی یافته اند
محروم نماند **شرط اول** اول وحدت است در خلوت تنگ وتاریک چنانکه یک ذراع و
نیم عرض ودو ذراع ونیم طول او زیادت نباشد وارتفاع خلوت بقدر قامت کفایت
است وپرده بر در باید آویخت باید که هیچ منفذی که روشنایی در آید نداشته باشد که
آن سبب مشغولی دل شود واز خلوت جز بجهت طهارت واداء فرایض بجماعت
برون نباید آمد ودر وقت برون آمدن بهر طرف نظر نباید انداخت که از آن تفرقهٔ
باطن تولد کند واگر واقعه یا حادثه پیش آید با ادب واحترام تمام بعرض شیخ باید
رسانید ودر وقت عرض زبان را از زیادت ونقصان باید نگاه باید داشت وسخن
برفق وآهستگی باید گفت وتقبیل عتبه خلوت شیخ پیش از عرض واقعه وبعد از شنیدن
جواب سنت است واین سنت سبب انشراح قلب مرید است وچون جواب واقعه
شنیده شد فی الحال از پیش شیخ برون باید رفت که تضییع اوقات بهیچ وجه جایز
نیست **شرط** دوم دوام وضوست یک لحظه بی وضو در خلوت توقف صلاح نیست
زیراکه سالکان این راه را وضو صلاح است بلکه در بسیار اوقات طهارت شعار خود
باید ساخت واگر خللی در مزاج ظاهر شود در ساعت تجدید باید کرد **شرط سیم** صمت است
وصمت رکن بزرگ است این ضعیف را از مداومت برین شرط فواید بسیار بتجربه
معلوم شده است وبسبب ترک صمت بسی خلل ونقصان بتجربه افتاده وشرایط دیگر نیز
بواسطهٔ ترک صمت منقض گردد وسخن جز از استکشاف مشکلات وحل واقعات جایز نیست
واگر صبر توان کرد تا از راه الهام شیخ الهام فرماید بهتر است ودر بعضی امور بسبیل ضرورت
با خادم سخن توان گفت **شرط چهارم** دوام صوم است فاما در وقت افطار
از اعتدال واسراف احتراز باید نمود که این هر دو صفت مذموم است
واز منطوق قرآن حقیقت این مذمت معلوم ومفهوم است اِنَّ اللهَ
لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ وجای دیگر می فرماید که اِنَّ اللهَ لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ
خیریت در رعایت توسط احوال است وجهد باید کرد تا هیچ لقمه بشبهه وحظ
نفس ماکول نشود که از خاصیت آن غبار کدر در ساحت سینه متصاعد شود ووقت

استفاضه بواسطهٔ غلبهٔ صعود و غبار آن بخار ضعیف گردد **شرط پنجم**
دوام ذکر است باید که دایم زبان بگفتن کلمهٔ لا اله الا الله چنانکه گفته ام مشغول باشد
بشرط نفی و اثبات و ذکر خفی موافق قرآن و حدیث است و این ضعیف را
فایدهٔ ذکر سری زیادت بر ذکر جهری معلوم است زیراکه حرارت در وقت اجهار
بظاهر متوجه شود و در وقت اخفا بباطن و هرچند حرارت کلمهٔ لا اله الا الله در دل زود
تر تاثیر کند دریچهٔ دل که بواسطهٔ غلبهٔ تصاعد الجزهٔ نفس و تراکم ادخنهٔ هوا مسدود
گشته باشد زودتر مفتوح گردد و هر لحظه نوری از عالم غیب در خانهٔ دل پرتو می
اندازد و بتدریج حجلهٔ عالم وجود را منور سازد و بسبب قوت نور دل کدورت
نفس اماره ضعیف شود بلکه بتدریج ظلمت بنور و کدورت بصفا مبدل گردد
و ظهور گشایش و نمایش جلوهٔ این خاصیت و برکت تلقین است که از حضرت
رسالت بطریق تسلسل بعهد ایمان و اقطاب سلسله منتقل شده است و بواسطه
تلقین و حمایت ولایت قوای نفسی و اصنام هوایی از حوالی دل روی بهزیمت نهند
بعد از ین درین مقام بهمت و قوت تمام تنگ کلمهٔ لا اله الا الله را بر سنگ قابلیت جبل
قالب باید زد تا آب حیوة سعادت از لجهٔ هدایت در تموج آید و جان تشنهٔ سالک
طریق محبت سیراب آب معرفت گردد **شرط ششم** نفی خاطر است
البته باید که ذاکر هیچ خاطر و اندیشه را نگذارد که از ظاهر بباطن متوجه شود و تربیت
و تقویت جوهر محبت در کثرت ذکر محبوب است و سالکان طریق ارادت را وصول بثمرهٔ

مشاهدهٔ محبت مطلوب است اما واصلان آنکه در ملکوت ثبات و درجات اسما و صفات
سبب ریاضتی معرفت ذات شود و نفی خاطر شرطی بزرگ است و صقالت آینهٔ
دل بواسطهٔ این شرط بحاصل آید و مرد درین مقام واصل و کامل گردد فاما یک لحظه
از محافظت آینهٔ دل غافل نباید بود که نفس بیک نفس او را مکدر و بی صفا سازد
شرط هفتم ربط قلب است پیوسته دل مرید باید که از راه ارادت
و اخلاص متوجه دل شیخ باشد و رعایت این شرط از همه شرایط دشوارتر است
و فایدهٔ او از فواید همه بیشتر است زیراکه در شرایط دیگر اگر خللی ظاهر شود از برکت
ارادت و حمایت ولایت دفع و رفع آن توان کرد فاما نعوذ بالله من الحور بعد
الکور اگر ناگاه درین شرط نقصانی پدید آید هیچ طاعت تدارک آن میسر نشود و طریق
استفاضه و استکمال مسدود ماند کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم مگر بر سبیل
ندرت حضرت بی علت نسیمات نفحات ارادت از مهب عنایت باز دیگر بمشام
جان مهجور آن کس رساند و شکوفهٔ پژمردهٔ شجرهٔ ارادت او را از باران سحاب
فیض رحمت باز طراوت تازه بخشد و قدم لغزیدهٔ معنی او را از راه کرم ثباتی کرامت
فرماید فی الجمله بدانکه ولایت مرید را بمرتبهٔ حصن است و ارادت حصار آن اگر ناگاه در
دیوار حصن که ارادت است شکستی یا رخنه پیدا شود در حال عساکر نفس و لشکر شیاطین
متوجه رخنهٔ حصار آن حصار شوند پس مرید از اپیوسته از حضرت عزت استدعای
استقامت بر طریق ارادت از واجبات و لوازم است و اگر ناگاه حجابی میان

مرید و شیخ در راه صورت و معنی ظاهر شود در ساعت غسل تجدید کند و دو رکعت نماز
از سر نیاز بگذارد و از جمیع معاصی و مناهی استغفار نماید و بتضرع و زاری تمام از حضرت
ملک علام درخواهد تا آن حجاب را از پیش بردارد و آن عقده منحل گردد اللهم ثبتنا
علی ارادة مشایخنا العظام و متابعة حبیبک محمد علیه الصلوة والسلام **شرط هشتم**
ترک اعتراض است و تفویض امور و رکن اعظم اسلام و ایمان در طریقت و حقیقت اینست
و چنان باید که هر فیض و قبض و کشایش و ستم و راحت و الم که از حضرت حق جل و علا و
شیخ مشاهده افتد صلاح روزگار و شفای جان بیچارهٔ خود در آن شناسد هر طالب مبتدی
که این هشت شرط را در جمیع احوال مرعی دارد از کاملان منتهی گردد و در ضمن ترکیب
و ترتیب این بنای متین و در سر تخلیط این قواعد مبین عجایب و غرایب بسیار مشاهده
افتاده است و بحقیقت آنکه حضرت رسالت فرموده است که اعددت لعبادی
الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر رمزی از بیان آن
احوال است و هر طالب راغب که یک اربعین بدین آداب مواظبت و مداومت
نماید بحکم من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه ینابیع حکمت
از منبع کافوری در انهار عشرهٔ کاملهٔ حواس ظاهری و باطنی او جاری گردد و بروی
طلب لطیفهٔ انانیتش که سرمایهٔ بازار معرفت و پیرایهٔ کلاه مشیخت و ارادتست
درهای سرای پردهٔ وصال و راه دولت سرای مجلس انس و جمال بگشایند و بساط انبساط
بگسترانند و بساط عشرت و نشاط درکشند و حجاب حضرت الوهیت بر براق عشق

درکب

درکب عزت بهزار ناز و اعزازش تاج سعادت بر سر نهاده و خلعت ولایت در بر
افکنده در زیر چتر عنایت بضیافت خانهٔ لطف و دعوت سرای کرم دعوتش فرموده می
برند **بیت** برخیز و بیا که خانه پرداخته اند ، و ز بهر تو پرده را برانداخته اند
چون لطیفهٔ انانیت این صاحب دولت بر مراتب ملکی و حظایر قدسی با جذبهٔ همت و
جذبهٔ مکرمت عبور نماید و در فضای هوای هویت در جولان آید جملهٔ ملاء اعلا و ملایکهٔ
ارض و سما را حقیقت انی اعلم ما لا تعلمون محقق گردد و در آن ساعت با یکدیگر از
غایت حیرت آهسته میگویند بنگرید که رایت خلافت این پادشاه بچندین حشمت
و جاه بدرگاه سلطنت حضرت الهی برند درین حالت از زبان حقیقت این
نظمی گفته شد **نظم**

من گدایی بودم اکنون بر همه شاهم ببین
بر بساط قرب او این حرمت و جاهم ببین ، روی خورشید از جمال من منور در جهان
همچو ذره در هوای آن رخ ماهم ببین ، چند باشی در حجاب زهد ای مسکین بیا
در صفای جام می حال بچه گاهم ببین ، آب حیوانی که زو باید روانت زندگی
تو بیا و خوش روان در جرعهٔ ماهم ببین ، از که پرسی این نشان راه او آخر بیا
وصل سلطان کریمی خواهی بیا راهم ببین ، سر او از نظم عبد الله می باید شنید
عین و بی و دال را در قرب اللهم ببین ، هر چند ملایکه به ترهات و تجعل الجعل فیها
من یفسد فیها و یسفک الدماء قالب قابلیت او را در زمان طلب و هنگام توجه
مجروح ساخته بودند فاما از راه کرم بزبان حال عذرخواهی میکردند که شما

بجماعتی زاهدان گوشه نشین زوایای ملکوتیه چون از حالت سرمستان میخانهٔ ربوبیت
وار شیوهٔ رندان خرابات محبت جز ندادید معذور دید که لا تثریب علیکم الیوم و چنان
این حال کب سوار میدان قرب شوق نشسته در غایت شادی و عین ذوق از حجاب
نیستی و هستی فارغ آمد عاشق وار می فرامید تا بر حد پرده های جلال احدیت رسید
پیش از آنکه قدم صدق در پیشگاه حرم آن حرم محرم نهد جاوشان انوار و ملازمان سدهٔ
سراپردهٔ اسرار استقبال نمایند چون رواح و نسایم گلستان آن جمال بمشام جان
این عاشق شوریده حال از خود بی حال شود فناء الفنا بدید آید و بقاء البقا ظاهر شود زبان نطق
از بیان این مقال و تقریر این احوال لال است من عرف الله کل لسانه اخبار آن حقیقت این
کار ایست **غزل** اگر پروردن من بود از تن روان من ، ولی بخشید لبش تازه حیوة بجان من
تجلی جمالش بادرون دل جو دیدم من ، شدم محو و در کم شده نام و نشان من
هم جان و هم جانان نخش درد و لبش درمان ، از دور احت انفی بیاها هم این من هم آن من
نهی دلبر زهی دلبر که از حسنش شدم حیران ، بگو آو کسی عاشق کجا دیدیت بپای من
زهی ساقی زهی می زهی زنجیر خنده ، زهی سلطان زهی بنده زهی عیش نهان من
منم میر و منم شه و منم جنین آبان ، برو الفخر واز کردون یقین باشد مکان من
دلی ربوده اگر اول جا دیدیت و لی آخر ، کرم کردی بحال دل طبیب مهربان من
همه چیست همه جانست حکیم وصف آن دلبر ، چو میدانم کزین معنی بود کام بیان من
هم عشقم هم جوشم ز دستش جام می نوشم ، خداوندا امیدا هم چه میگوید زبان من

خوشا باغ و خوشا گلشن خوشا جام جنین روشن ، همی قسم غزل گو یان بپایان شو فغان من
جو عبدالله اسحاقی که ای آستانش شد ، بود آن منبع فیض و سعادت آستان من
درین حالت که صاحب حال بی خبر از سکر و صحو باشد و در لمعان شعاع پرتو تجلی فانی و محو
لسان گلستان ربوبیت و بلبلان هزار دستان بوستان احدیت بر شاخسار شجرهٔ
قدسیه روحانیت وایدهم بروح منه نشینند و بلبسان تفصیل هزار دستان مدح جمیل فرادان
لطف جزیل نوای ترنم و بیا زالحان بیاز کنند و بهر عشوهٔ عاشق نوازی و بنده پروری آغاز
کنند ناگاه در اثنای این حالت عنایت خداوندی دررسید و بسیمرغ جذبهٔ رحمت از اوج
هوای هویت بسوی عاشق فانی جان باز پرواز نماید و سلسلهٔ محبت را که از دو بیت باده
پیوسته ایست بدبت کرم بجنباند تا عاشق صادق چون از خواب عدم در آید و چشم حقیقت
بین بگشاید خود را چو در مقام او ادنی بیند و بزبان حق از حق با حق میگوید و بعینه بیچ
از وجودی شود و انجا صفات و ذات بشریت در حجب خفا و ظلمت نور ذات احدیت
محو باشد لا یری الله الا الله اگر شنیده بشنو اما در وقت مراجعت و هنگام تنزل در حالت
که وما ارسلناک الا رحمة للعالمین طبل دولت آن صاحب ولایت را بملکوت اعلا
فرو کوبند و علم خلافتش را بر کنگرهٔ قصر سعادت برافرازند و بر سریر سلطنت او را از مقام قاب
قوسین فرا تر نهند و بتاج لولاک لما خلقت الافلاک متوجهش ساخته بر تخت نبوت
نشانند و حکم ارشاد و منشور هدایت بدست همت او دهند و کلید خزاین ملک و ملکوت
بوی تفویض نمایند و بر تحت در ضمن متابعت او ودیعت سازند من یطع الرسول فقد

اطلاع الله رمزی از بساین حقیقت این مقام است وفقی این ضعیف ازین حال نظمی
گفته بود

نظم

بحمد الله که عبد الله ازان دلبر نشان دارد
دلی اسرار جو دای جان درون انبان جان دارد

بحمد الله که عبد الله ازین زندان برون آمد
برین ایوان زنگاری سخن با قدسیان دارد

بحمد الله که عبد الله ازین قرآن خرد دارست
ورو حکمت همی گوید معانی را بیان دارد

بحمد الله که عبد الله ازین دریا چو غواص است
زهر در و زهر گوهر که میخواهی تو آن دارد

بحمد الله که عبد الله ازین جام جهان بین پیش
همی نوشد که هر حرف حیوة جاودان دارد

بحمد الله که عبد الله ازین کثرت برا پود است
ولی ترسد که از وحدت سخن گوید زبان دارد

بحمد الله که عبد الله ازین شاه علی ما مشش
برون از عرش و کرسی مکان در لامکان دارد

دیگر

چه توان گفت چون افشای اسرار دشوار است بلکه اهل حجاب را سبب غرور و پندار است داز دل جز با یار دلدار در میان میار طایفهٔ اهل صورت ازین معنی بر کنار ند اصحاب تحقیق و ارباب ارادت و تصدیق با شاهد حال در عین وصال اند الحمد لله که حضرت بی علت از غایت عزت جامعی مدعیان اکه تکذیب و بطلان خود را بصورت اهل کمال فرا خلق می نمایند درین روزگار زور کار حجاب و نقاب جمال خاصان درگاه خود کرده اینده است تا از نظر نا اهلان و چشم نامحرمان محفوظ و مستور مانند که اولیاء الله عرایس الله فاما دیدهٔ هر صاحب دولت را که سرمهٔ عنایت و ارادت و کحل محبت و متابعت از مکحلهٔ زهد و هدایت مکحل گردانیده باشند باد صبای رحمت از مهب

عاطفت و رافت وزیدن گیرد و تا فرده عزت و غیرت بیش جمال کمال مکرم و مرخص طریق یقین بنوازد وحسن ارشاد او را در ضمان ظهور بر نظر معنی اهل سعادت جلوه دهد کان الله تعالی الملائکه یجوز الابد الی الاباد آمید بعنایت حضرت بی علت و اشفق است که این ضعیف بلا شی و سیلهٔ ما جو ربکثر و این بخوعینه منظور گردد و بمجرد بعد از مطالعه به دعای اجزا یاد فرمایند تا از برکت آن فرقی مغفرتی یا بر انشاء الله تعالی و قد جری ذلک الانشاء الجمعی الی نفیس علی لسان القلم تقبیل الاخانی فی ربیع الاخر من شهور سنه ثلاث وثلثین و ثمانمائة هذا الرسالة المسمی ریاض الافیاض تمت بعون الملک الوهاب

فان قیل ما الفرق بین المشیة والارادة قلنا الارادة بین احوال العباد و فی صفة الله تعالی المشیة والارادة شیئا واحدا لان الصفة و المشیة والارادة کلهم قدیمة و فی حق العباد نظرا الی الحدوث و تقابله لما اذا کان المشیة والارادة فی صفة الله تعالی شیئا واحدا منقوض بالارسال موسی علیه السلام الی فرعون و بالارسال محمد مصطفی صلی الله علیه السلام الی ابی جهل علیه اللعنة و هو بارادة الرب و لکن الارادة علی اثنین ارادة الطلب علی الامر کالصلوة والارادة التخییر و لقایله لقاء الله تعالی جل جلاله حق منقوض علی قوله لن ترانی فعلم ان الله لیس و لکن وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة فان قیل هذه الآیة من المتشابهة والمتشابهات و یعلم تاویله الا الله قلنا سلمنا ان هذه الآیة من المتشابهات من حیث ماهیة الکیف لا من حیث مطلق الوجود لا عقلا لا تحملا علی قاری

بسم الله الرحمن الرحیم

للحمد لله الذی رفع اعلام الشرع بامن بیان آیة الدین وزین سرایر اهل الحق بجلیل الحقایق والیقین ونوّربانوار التجلیات مشکوة قلوب العارفین وصفّی موارد علومهم من کدورات الریب والتخمین والصلوة والسلام علی محمد الهادی الی صراط المستقیم والعاید المبین وعلی آله واصحابه الراشدین المرشدین وعلی من تبعهم باحسان الی یوم الدین اما بعد چون جامعی از درویشان زین الله ظواهرهم وبواطنهم بانوار العرفان رساله که مشتمل بر عقاید وقواعد شریعت وطریقت باشد وشرح سبب احتیاج بشایخ وذکر اسامی اسامی مشایخ سلسله قدس الله اسرارهم و شرایط وآداب مریدی بر دران مذکور بود التماس می نمودند که جهت پارسی خوانان تالیف می باید کرد تا طلبه ایشان را از نقل موایدو موارد دینی فایده باشد هرچند وقت مقتضی این حال نبود فاما رد التماس ایشان ناشناسی داشت واز حیث بر اجابت آن اشارت وکتابت این عبارت اجازت یافت بر موجب ملتمس ایشان شمه ازدموزی که در کنوز معانی مستور ومخفی بود جهت اطمینان دل طالبان در سلک تحریر وقید تقریر آورد ان شاء الله که دل وزبان وقلم وبیان این بیچاره الفقیر الراجی غفران ربه الباقی عبدالله بن عبدالعلی بن علی الحسینی الاسحاقی را از سهو وخطا وخلل وریا نگاه دارد وهمچنانک از الواح غیب بر صفایح دل ثبت کرده بر صحایف

شهادت بی نقصان وعیب نقش فرماید تا خواننده را سبب هدایت دین قویم واستقامت بر صراط مستقیم باشد وبیچاره را نیز از برکت دعاء ایشان حضرت عزت فرو بی ومغفرت کرم فرماید وتوقع بکرم عزیزان آنست که درین رساله بعین الرضا نگرند واگر سهوی باشد بعد از تامل اصلاح فرمایند وما ابرّی نفسی من السهو والزلل واین رساله را کافیه نام نهاده شد لانها کافیة لتکمیل الناقصین وارشاد المسترشدین مشتمل علی الاشارات الثلث

اشارت نخستین در اثبات صانع وذکر صفات سبعه اشارت دوم در بیان احتیاج بشیخ وذکر اسامی مشایخ سلسله اشارت سیم در شرایط مریدی وآداب آن اللهم ثبتنا علی ارادة مشایخنا العظام ومتابعت حبیبک محمد علیه الصلوة والسلام

اشارت نخستین

در اثبات صانع وذکر صفات سبعه قال الله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفون بدانید ای عزیزان ارشدکم الله طریق الرشاد وثبتکم علی الصلاح والسداد که اول چیزی که بر بنده مکلف واجب میشود معرفت حضرت جل جلاله ودرین مختصر این مقدار کفایت کی بدانید که موجودی واجب الوجود آرنده باید وخلق را خالق واین خالق باید که نه جسم باشد ونه جوهر ونه عرض وجسم از آن نباشد که جسم مرکب است واو را مرکبی ومؤثری باید واز ین دور یا تسلسل لازم آید وهردو محال است وهر چیزی که از وی محال لازم شود محال باشد پس ذات حق جل وعلا منزه باشد از جسمیت وعرض از آن نیست که قابل تغییر است نزد علما وهر چیزی که تغییر پذیر بود محدث باشد ومحدث خدایی را نشاید وجوهر از آن نیست که او محتاج باشد بچیزی وهر چیزی که محتاج باشد قدیم نبود وعدم نزدی سابق بوده باشد وحضرت

حق جل کبریائه ازلیست و ابدیست و خالق اجسام و جواهر و اعراض است و از مکان
زمان و مکان و وجود او واجب و هرچه غیر اوست ممکن و محدث و جایز العدم و ترکیب
عالم دلالت میکند بر حدوث و احتیاج او بخالق و از حدوث عالم و وجود واجب قدم
صانع و قدرت او لازم و واجب زیرا که اگر آفریدگار عالم قدیم و واجب الوجود
نباشد محتاج باشد بخالق دیگر و آن دیگر به دیگر و از ینجا تسلسل لازم آید پس حدوث
صانع محال باشد و حضرت حق جل جلاله یکی و یگانه است و او را مثل و مانند و شریک
و پیوند و زن و فرزند نیست و حضرت او بی همتا و بی نیاز است و محالست که دو واجب
الوجود ثابت توان کرد از برای آنکه مشارکت موجب مخالفت و فساد است و نفی
قدرت میکند و احتیاج لازم می آید و انجاست کی از دو مزدوری است و از یکی بدو
محتاج نمی شویم پس ثابت شد که واجب الوجود یکی باشد و او از چیزی نزاد و چیزی از
وی زاده نشد زیرا که اثبات جسمانیت و نفی قدمیت لازم می آید و همچنانکه ذات حق
هر دو محالست و ذات مقدس او منزه و پاکست از جمیع عیوب و نقایص و تصرف
او در ملک و ملکوت و غیب و شهادت بر سبیل قدرت و اختیار و حکمت و وجود
او من حیث هویت و اول صنعی که ذات او را ثابت شد علمیت جهت آنکه
حضرت او جل جلاله بجمیع اعیان ثابته دانا بود لاجرم مسمی شد باسم علیمی و چون باسم علیمی
بر معلومات مستولی شد اسم قادری و قدیری ظاهر گشت پس چون حال وجود را بر عدم
ترجیح داد اسم مریدی مفهوم شد پس بسبب مشاهده آن حضرت اعیان ثابته را بصلی

از وجود خارجی مسمی باسم بصیری آمد پس بسبب اطلاع او بر مقتضیات اعیان ثابته بزبان
حال اسم سمیع محقق شد و چون خواست که وجود اعیان را از باطن بظاهر آرد بخطاب
کن بظهور آمد اینجا اسم کلیمی و متکلمی هویدا شد و چون ظهور این اسما موقوف بر حیوة است
باسم حی مسمی گشت و این اسم بر جمیع اسما سابق باشد و این جمله هفت اسم است حیوة
و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و ایشان را ائمه سبعه گویند و اسمای ذاتیه نیز خوانند و اگرچه
صفات نامتناهی اند اما جمله درین ائمه سبعه مندرج اند و این هفت صفت ذاتی و وجود و جهت
و این حضرت را حضرت واحدیت و حضرت جبروت نیز گویند و درین حضرت چون صفت
موحدی تجلی کرد روح محمدی موجود شد که اول ما خلق الله تعالی روحی اینجا سخن بتطویل می
انجامد و فهم هر مبتدی را طاقت ادراک آن معانی و حقایق نباشد و اگرچه لطایف
و نکاتی که در ذیل این کلمات بر خاطر خطور میکند سبب ترغیب طالبان و تشویق مشتاقان
می شود اما این رساله را تحمل شرح آن احوال نیست و لیکن چون این قدر دانسته باید
که از دل و جان طالب جانان شوی و یقین بشناسی که معرفت علمی دیگرست و معرفت
کشفی دیگر و تربیت پیر کامل و شیخ واصل میسر نشود چنانکه شرح آن بیاید ان شاء الله
فی الجملة دانک وصول بمعرفت کشفی با وجود شیخ کامل موقوف بر عقاید درست است
چنانچه اسلاف کرام و مشایخ عظام در مطولات بتفصیل بیان کرده اند و درین مختصر
آنچه خلاصه و زبده است بر سبیل اجمال منفصل میگردد و آن اینست که بذات واجب
الوجود و صفات او و بملائکه و انبیا و رسل و کتبی که بدیشان آمده است از وقت آدم

تا محمد رسول الله صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین ایمان آری وبدان که قرآن کلام الله است
وغیر مخلوق است واحکامی را که حق تعالی در کتاب کریم وکلام قدیم خود یاد کرده است
واخباری را که از حضرت رسالت منقول است نفی کردن وهیچ حکمی را از احکام خداوندی
رد نکنی واقوال وافعال رسول را خوار نداری وبدان که مرگ حق است وعذاب گور
وثواب وحشر ونشر ومیزان وحساب وسوال وشفاعت وحوض کوثر وبهشت ودوزخ
ورویت مر خدای را جل جلاله در بهشت این جمله حق است وثابت وبهشت ودوزخ مخلوقند
از برای جزای ثواب وعقاب وبدانکه تنعم اهل بهشت بقدر درجات مخلد باشد و
عذاب اهل دوزخ بعضی را مخلد وبعضی را غیر مخلد وبدانی که خیر وشر بقضا وقدر است ولا
یرضی لعباده الکفر وایمان نزدیک امام شافعی رضی الله عنه واصحاب او اقرار بزبان
وتصدیق بدل وعمل بارکانست وتارک اقرار کافر وتارک تصدیق منافق است
وشک در ایمان باتفاق جایز نیست وقول انا مومن ان شاء الله منقول است وفرایض را
بجماعت ادا کردن سنتی موکد است ونماز بهر کسی که در پس او درست بود بدو
اقتدا توان کردن وخروج بر والی جایز نیست هرچند ظالم باشد که با وجود شرایط دیگر
ومحمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم افضل انبیا ورسولانست ومعجزه وکرامت انبیا
واولیا ومعراج رسول با جسد وخلافت وامامت ثابت وواقع وافضل صحابه را رضوان
الله علیهم اجمعین افضل باید دانست وحلال را حلال وحرام را حرام باید داشت
وبکسب حلال بقدر حاجت مشغول باید بود وباقی اوقات را بعبادت صرف باید

کرد واز حرام بقدر وسع محترز باید بود وآن ده تن عشره را بهشت گواهی باید داد وتکفیر اهل قبله
نتوان کرد وبدان که ولی با نبی در رتبه برابر نیست وانچه حضرت مصطفی از اشراط وعلامات
قیامت فرموده است تصدیق باید کرد ونزول عیسی علیه السلام وظهور مهدی را منکر نتوان
بود وهرچند درین باب متکلمان اهل سنت مسائل بسیار نوشته اند فاما این اصول جامع جمیع
حقایق ابواب وفصول است والسلام علی من اتبع الهدی **اشارت دوم** در بیان احتیاج بشیخ
وذکر اسامی مشایخ سلسله قدس الله اسرارهم قال الله تعالی وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی
سبیله وقال النبی صلی الله علیه وسلم الشیخ فی قومه کالنبی فی امته بدانکه دین را ظاهری است
وباطنی که ان للقرآن ظهرا وبطنا وهمچنانک ظاهر دین بسبب علما دین را معمور ومتین است
باطن دین هم بواسطه تربیت وتقویت مشایخ واصل روشن است وبجهت آشنایی
باعالم غیب واطلاع بر احوال مقامات وعبور بر مسالک ومهالک ووقوف بر اسرار الهی وتجلیات
نامتناهی مرید صادق وطالب عاشق را که آتش محبت وهوای وصال معشوق در سر وی
افتاده باشد از شیخ کامل واصل واقف صاحب ولایت صاحب تجلی چاره نیست
شعر چنگ در حبل متینی زن بجهت استوار ، تا بیابی هرچه میخواهی بتوفیق خدا
عشق دریاییست مواج وعمیق وپرخطر ، از خود بیگانه در وی شو ولی آشنا
واگر کسی گوید که سعادت وهدایت محض عنایت حضرت بی علتست جل جلاله که من
یهدی الله فلا مضل له آدمی را است گوید درست العمل اول تخم سعادت احتیاج با نبیا و
اولیا که قایم مقام ایشانند از چندین وجه ظاهر است که انک لتهدی الی صراط مستقیم

نیکسان شود که جه گفته میشود محرم کعبه صورت جون احرام بیت الحرام می بندد با وجود قوة

بدن و سلامت اعضا در راه روشن و مسافت غیر بعید بی دلیلی و رهبری قطع منازل و

مراحل نتواند کرد و از سراق و قطاع ایمن نباشد پس قطع بیابان بی پایان کعبه حقیقت با وجود

جندین اعداء نفسانی و شیطانی و ضعف باطن و امراض معنوی و خطرات گوناگون چگونه میسر

شود و حال آنکه سالک مبتدی را در اول حال بی قدم معنی سالم باشد و بی دیده جان روشن

بسود بلکه جندین هزار نقطه نبوت و صفر فتوت که بقدم استعداد و قوت جولیت خلاصه

درین راه سلوک کرده اند بی دلیل و رهبری نبوده اند چه میگویی آنکه خلاصه آفرینش و

پیشوای موجودات است با او جنین گفتند که ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان و نیز همچنانکه

در راه ظاهر موانع بسیار است و بی بدرقه و دلیلی نتوان رفت در راه معنی نیز راه زنان

بسیار اند از هوا و نفس و شیطان و حب دنیا و طلب جاه و عجب و کبر و دیگر صفات ذمیمه

و درین راه غلطها بسیار افتد ملبس و طبیعی جون پیشوایی و مقتدایی قدم در طریقت

نهاده اند در مهالک و ضلالت مانده اند قطع آن منازل و مقامات نتوانسته اند کرد و اما طالبان

صادق و مستعدان عاشق که در پناه ولایت ظل حمایت ارشاد مرشدان حقیقی سلوک

کرده اند و بدرجات عالیه عبور یافته دانسته اند که هر گروهی را غلط از کجا واقع شد دیگر آنکه

مرید را درین راه ابتلا و امتحان بسیار است و در بعضی احوال افسردگی و ثقالت طالب را

ملول و مقبوض کرداند شیخ صاحب ولایة صاحب تجربه باید که تا باز شعله آتش شوق در

باطن او برافروزد و به اشارات لطیفه و تقریرات مناسب باز ش بر سر کار آورد و الا

دل ضایع و متحیر ماند دیگر آنکه وقت باشد که مرید را در باطن بیماریها و علتها حادث

شود و بسبب آن انکار بازماند و استعداد او باطل گردد و در ارادت نقصان پذیرد

اگر درین حال شیخ صاحب تجربه نباشد که اختلاف امزجه او دانسته باشد و از شیخ دیگر

بطبیبی دانا و بیمار طالبان مجاز گشته که دارو بی دل هر بیماری و مرهم درد هر مجروح و زا

خور مزاج او بکند ترقی و سلوک ممکن نبود دیگر آنکه سالک را وقایع و نمایشها باشد

که حل آن معانی و کشف آن حقایق بی تعلیم شیخی راه رفته واقعه شناس ممکن نباشد

و مرید البته میان احوال شیطانی و نفسانی و روحانی و رحمانی فرق نتواند کرد و معنی هر نوری

از انوار که در اثنای سلوک در غیب و شهادت ظاهر می شود بداند هرچند که مشایخ قدس

الله اسرارهم تعبیر وقایع معانی انوار در کتب بیان کرده اند زیرا که مشارب مختلف است

و سیر متفاوت که الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق هر آینه شیخی کامل باید که شرح

آن احوال فرا خور حوصله هر طالب تقریر فرماید و مقامی که بالای مقامی اوست در نظر او

آورد و او را بدان مشتاق گرداند تا ذوق سلوک میسر گردد دیگر آنکه مرید را از

غیب چیزها وارد شود و او زبان غیب نداند زبان غیب اهل غیب دانند صاحب

دولتی باید که سالها ملازمت شیخی کرده باشد و تعبیر واقعات و واردات خود و دیگر

طالبان تعلیم یافته باشد و زبان غیبیان آموخته تا بیان واردات و کشف حالات او

کند و او را با غیب آشنا سازد و اگر نه فواید بسیار محروم و بی خبر ماند دیگر آنکه

سالک اگر بقوت قدم خود سلوک کند بسا که در یک مقام متوقف و متحیر ماند زیرا که در

بعضی مقامات جنانست که شیخ مرید را ترقی میدهد و بر مقامات عبور میفرماید و بر دریاها
می گذراند و در بحر ولایت و توحید غوطه اش میدهد و بر آسمانها میبرد و اذ ناخوشی خوش
دلبر و آشنا شود دیگر آنکه سلوک بمداومت بر کلمهٔ لا اله الا الله میسر میشود و ذکر تقلیدی
درین مقام تمام مفید نباشد ذکر تلقینی تحقیقی باید که از شیخ کامل مکمل رسیده رسیده باشد تا
ثمرات مکاشفات بزودی هرچه تمامتر بظهور آید و اسباب احتیاج مرید بشیخ بس بسیار است
بیت طالب عین الیقین وان نظلمات اندر است ، با چراغ همتی حضرت کی باشد ضیا
بلکه از وصول بدرجات کمال تر مرید همچنان مفتقر و محتاج بود لاجرم ای مرد طالب وای مرید
راغب چون این قدر دانستی و در د طلبی و علامات ارادتی و بوی شوقی و آتش عشق در
باطن مشاهده میکنی بدانکه اینها اثر پرتو تجلی اسم مریدی حضرت حق است که ظاهر و باطن
ترا از نور آن تجلی منور گردانیده است باید که این حال را غنیمتی بزرگ و اصل همه سعادتها
شناسی و این معانی غیبی را عزیز داری و کمر همت بر میان جان بندی و بقدم صدق و ارادت
بطلب شیخ مرشد بخبری اگر در مشرق نشان دهند و اگر در مغرب و بیک بحضرت او ما بیست
دو دست طلب و نیاز در دامن دولت او زنی و بجد تمام آن شایسته بسیک رفقا خادمان
و معتقدان در ایی که گفته اند هر که بخود رود بجا راه برد سوی خدا فاما در سفر و حضر از صحبت
اغیار و اشرار محترز و مجتنب باید بود و در بدایت طلب احتیاط تمام باید کرد تا در دام جهل
و سلسلهٔ زرق جماعتی بی انصافان که در میان بی معنی اند نیفتی که ایشان بحقیقت خلفاء
شیاطین و دجال وقت اند و همه از برای اغراض فاسده و حطام دنیاوی و حب جاه

و حب جلق و صلاح روزگار خود را بصورت مشایخ بصورت طریقت در مینماید
و حال آنکه باطن ایشان پر از غبار کدورات هوا و هوس و کبر و ریا و حب دنیا
و بی دیانتی و دیگر صفات ذمیمهٔ نفسانی و شیطانی است از پیر و مریدشان چه ربطی
دجال فریب پرشش دگری خدایا همه طالبان را از صحبت شوم آن نامردان
نگاه دار که مبتدی را در ابتداء طلب چشم معنی چنان بینا نباشد که صورت این حجب را
در باطن خبیث ایشان مشاهده تواند کرد و حال آنکه گروه باطل درین روزگار بغایت
انبوه شده اند نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا وقتی که آتش شوق
این معنی در دل این بیچاره برافروخته و داعیهٔ حقانی و باعثهٔ رحمانی سر از گریبان جان
برآورد و کربت غربت اختیار کردم شد ایدوهمن بسیار بکمال ظاهر و باطن راه یافت
و با هر نوع درویشان ریایی و نامردان هوایی که دعوی سلوک این میکردند و خود را
از واصلان این درگاه میدانند ملاقات و مصاحبت اتفاق می افتاد پس این نصیحت
از پیر آنست تا در کار تأمل کنی و استعداد باطل بر بازی و دایم از راه دل پناه بحضرت
عزت که رهنمای حقیقی است باید برد تا از شر ایشان محفوظ و مصون دارد فاما باید که یک
زمان از پای طلب ننشینی و نیاسایی نظم با هر که تو در سپارزی میدانکه نیاپیایی
زیر و زبرت دارم زیرا که تو از مایی ، تا تو نشوی رسوا آن سر نشود پیدا
کلان جام نیاشاید جز عاشق رسوایی ، و یقین بشناسی که اصل سعادتها در ضمن
این درد و پریشانی و حزن و سرگردانی مقصود است که فان مع العسر یسرا ان مع العسر

بیت بسیار خفته که اصل ملکها بیست ، بس انبوه که در روی جو میهمانیست
بجهانکه این بیچاره را تجربه معلوم شده است که بعد از فوج تعاقب شداید و مصائب
صوری و معنوی که در شرح هر یک در رسالهٔ دیگر مذکور است بتقبیل عتبهٔ علیه و سدهٔ
سنیهٔ قطب اولیا آن مخزن اسرار و مهبط انوار بیت ناظم کار جهان مصلح احوال خلق
هادی روی زمین و مرشد آخر زمان ، قطب الاقطاب بالاتفاق سلطان المشایخ
والآفاق شیخ ابیجان قدس الله سره و قدس سره مشرف گشت بیت
ناله و بیدار شبهای من ضایع نشد ، عاقبت دولت بپای خود در آمد از در
و آستان ولایت آشیان آنحضرت را قبلهٔ مقصود و کعبهٔ مراد خود ساخت و جان
سوختهٔ آتش اشتیاق بزلال وصال جان بخش رسید و دل مهجور از کربت فرقت
بدولت وصلت پیوست و دیدهٔ رمد دیده بمشاهدهٔ جمال جانان روشن شد لاجرم چون
آنحضرت تسلیم و نیاز و صدق و ارادت این بیچاره را از راه ظاهر و باطن مشاهده فرمودند
در سایهٔ ولایت و ظل جناح نجاح همای همت خویشم تربیت آغاز نمودند و بنظر لطف و
شفقت دل تشنهٔ پر غم و جان خستهٔ درهم را از نوع شربت و مرهم می بخشیدند و نوبت
این بیت بر زبان آنحضرت میگذشت بیت ز درد و فرقت ما رنج و غم بسی دیدی
روای در برما شادمانی بر دیم ، فی الجمله بعد از اظهار درویشان فرمودند که غسل
اسلامی باید آورد و ظاهر و باطن را از غبار اغیار پاک گردانید چون غسل اسلام تمام شد
بحضرتش حاضر شدم بتعلیم و تلقین و ارشاد مشغول شدند بر قواعد و قانونی که از شیخ

آن مجموعهٔ کمالات انسانی و مخزن اسرار سبحانی و مظهر انوار رحمانی سید علی همدانی
قدس الله سره گرفته بودند و او از شیخ خود کمال محمود مزدقانی و او از شیخ خود رکن الملة و
الدین شیخ علاء الدوله سمنانی و او از شیخ خود نور الملة و الدین شیخ عبد الرحمن اسفراینی
و او از شیخ خود شیخ احمد گورپانی و او از شیخ خود رضی الدین شیخ علی لالا و او از شیخ خود
شیخ مجد الدین بغدادی و او از شیخ خود شیخ نجم الدین کبری و او از شیخ خود شیخ عمار
یدلیسی و او از شیخ خود شیخ ابو النجیب سهروردی و او از شیخ خود شیخ احمد غزالی
و او از شیخ خود شیخ ابو بکر نساج و او از شیخ خود شیخ ابو القاسم گرگانی و او از شیخ
خود شیخ ابو علی کاتب و او از شیخ خود شیخ ابو علی رودباری و او از شیخ خود شیخ
ابو عثمان مغربی و او از شیخ خود شیخ ابو القاسم جنید بغدادی و او از شیخ خود شیخ سری
سقطی و او از شیخ خود شیخ معروف کرخی و او از شیخ خود امام علی موسی رضا و او از
والد و شیخ خود امام موسی الکاظم و او از والد و شیخ خود امام جعفر صادق و او از والد و شیخ
خود امام محمد باقر و او از والد و شیخ خود امام علی زین العابدین و او از والد و شیخ خود امیر المؤمنین
حسین و او از والد و شیخ خود امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب و او از شیخ
خود سرور کاینات و خلاصهٔ موجودات محبوب حضرت آله محمد رسول الله علیه الصلوة
والسلام وعلیهم اجمعین تعلیم و تلقین یافته بود و بهمگی همت و نهمت کیمیا خواص را بر وجود
مس صفت بیچاره گماشتند که الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة و در بوتهٔ توبه
و کورهٔ خلوت از وجود سنگ صفت بآتش مجاهده و ریاضت آهن قابلیت را

از قلب قالب و قالب قلب بیرون آورد و بنده و خود دید که این آهن را بصیقل حقیقی که
کلمهٔ لا اله الا الله است بمقام صفا و مرتبهٔ آینگی می باید رسانید تا جمال مطلوب و حبیب
محبوب دران آینه مشاهده توان کرد که ان لکل شیء صقالة وصقالة القلوب ذکر الله پیدا اگر
مکاشفه و مشاهده و عبور و ترقی و سلوک و آشنایی با عالم غیب بعزلت و اثر و او انقطاع
از خلق میسر می شود و بمداومت ذکر و ملازمت بر خلوه و نشستن اربعینات موقوف است
که من اخلص لله اربعین را خواص بسیار است وقتی که خلوتی شرایط خلوت را رعایت کند
چنانکه استادان طریقت گفته اند و اگر در شرایط خللی واقع شود باطل بود و خلوتی عاطل
و شرایط خلوت بسیار است و آداب خلوتی بیشمار اما الخ اهم و اعظم است هشت است

شرط اول تنهایی است در خلوت خود و تاریک در را بیش کرده و پرده آویخته و
مربع نشسته و خلوت را گور تصور باید کرد و از آنجا جز برای تجدید طهارت و نماز جماعت
و عرض واقعه بر شیخ بیرون نباید آمد و چون واقعه بر شیخ عرض کردی و جواب شنودی
فی الحال از پیش شیخ باید آمد و مضیع اوقات نباید شد و در وقت عرض واقعه جمیع
ادکات سخن برفق و ادب و نیاز و آهستگی باید گفت و در وقت بیرون آمدن
نظر باطراف و جوانب نباید انداخت که سبب مشغولی دل شود تا حواس ظاهری از کار
معزول شود و حواس باطنی بر سر کار نیاید و باعث انس نگیرد **شرط دوم** دوام
وضوست یک زمان بی وضو در خلوت توقف نباید کرد زیرا که در اثنای سلوک اکثر
اوقات چنان باشد که با نفس و شیطان محاربه باید بود و طهارت سلاح سالک

کما قال الوضوء سلاح المؤمن **شرط سیم** خاموشی است خلوتی را با هیچ کس سخن نباید گفت
مگر باعتقاد و در وقت ضرورت با شیخ در وقت حل واقعه با حرمت باید بود و سر تسلیم
و نیاز اول بر آستان خلوت شیخ باید نهاد و بعد از آن سخن در آمد و زبان از یاد دوستان
و نقصان نگاه باید داشت و این شرط رکن اعظم است و اگر درین شرط خللی واقع شود
نقصان آن بشرایط دیگر سرایت کند **شرط چهارم** دوام روزه است باید که دایم صایم
باشی و در خلوت و غیر خلوت تقلیل طعام رعایت کنی و در خلوت از طعامهای نفاخ خاصه
درویشان بروزها و در اثنا از آب بسیار ... احتراز باید کرد و گوشت خوردن در اربعینی
دو بار یا سه بار اگر اتفاق افتد چندان مضر نباشد و حلواها و شورباها مناسب و مفید باشد
شرط پنجم دوام ذکر است باید که دایم بذکر خفی قوی بشرط نفی و اثبات مشغول
باشی و از ذکر غافل نباید بود و بر سر هر ذکری شیخ را بر خاطر باید داشت و ذکر خفی اختیار
مشایخ طریقت است و موافق قرآن و حدیث است و حرارت او زودتر دل را
ذاکر گرداند و راه بعالم غیب گشاده شود و آثار انوار در غیب و شهادت ظاهر شدن گیرد
شرط ششم نفی خواطر است البته باید که هیچ نوع خاطر را راه بازندهد که آن مانع دل شود
و ذاکر از ذکر باز ماند و راه بمقصود نرسد و ذکر و نفی خواطر رکن اعظم است و سالک درین
مقام واصل شود **شرط هفتم** دل با شیخ داشتن است از راه معنی و در غیبت و حضور
شیخ شرایط حرمت و تعظیم تقدیم باید رسانید و پیوسته شیخ را حاضر باید دانست و اگر درین
شرط خللی واقع شود هیچ کس و هیچ طاعت دیگر تدارک آن نتوان کرد و راه فیض بسته

حضرت است جل جلاله و مشعلهٔ آن نور در دل هر طالب که بر افروخته علامت سعادت و نشان
... است و هر کس که این معنی در باطن خود مشاهده کرد باید که بتربیت و پرورش آن
نور مشغول شود و این جز بملازمت شیخی مرشد صاحب تصرف راه شناس میسر نشود و اگر
سالکی خواهد که تربیت خود بعلم و عقل خود کند بمراد و مطلوب دشوار تواند رسید و امکان
خطا باشد همچنانکه گفتیم که مبتدی بر مثال بیمار است و بیمار را چون نظام مزاج صحیح
نباشد طبیبی را نشاید و اگر کسی گوید که قرآن و حدیث و کتب مشایخ قدس الله ارواحهم
دلیل این راه است دایت گوییم که شخصی که صاحب مرض است استعلاج خود از
قرآن و کتب مشایخ نتواند کرد که گفته اند ذای العلیل علیل اینجا طبیب دانا و صاحب
تجربه باید که مدت مدید خدمت و ملازمت طبیب دیگر کرده باشد و اختلاف مزاج دانسته
و خاصیت داروها و غذاها معلوم کرده تا مرض هر بیماری را معالجهٔ مناسب تواند کرد هر چند در قرآن
و احادیث اصل داروها و بیماریها مذکور است فاما وقت باشد که یک نوع مرض را
هر بیماری معالجه نوعی دیگر باید کرد بقدر قوت و ضعف مزاج بیمار اگرچه اصل مرض یکی باشد
پس دانستی که اینجا طبیب باید که هم علم طب داند و هم تجربه بسیار داشته باشد تا رعایت
آن احوال تواند کرد و دل رنجور و جان مهجور طالبی را از بیماری صفات ذمیمه نفسانی
قلبیه مرض خلاص تواند داد و بغذاها و شربتها صفات حمیده و اخلاق پسندیده بصحت
باز آورد که تخلقوا باخلاق الله و قال ایضا علیه الصلوة والسلام ان فی جسد
آدم لمضغة هی القلب اذا صلحت صلح بها سایر الجسد و اذا فسدت فسد بها سایر الجسد

الا وهی القلب پس چون این مقدار معلوم شد لازم باید که هیچ بیمار بنفس و شیطان ...
بس که بحقیقت دشمنان عظیم اند فریفته و مغرور نشود کما قال الرب جل جلاله الم
اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک و بر نظر عقل کوته بین و علم بی عمل اعتماد نباید
کرد چه اگر شیطان اعلم بعضی فرشتگان بود با وجود دانایی او علت استکبار و بیماری انانیت
انا خیر منه را معالجه نتوانست کرد و در حجاب دوری ان علیک لعنتی الی یوم الدین باند تخصیص
بیماری که نه علم دارد و نه تجربه معالجهٔ بیماری خود از قرآن و حدیث چگونه استخراج و استنباط کند
پس ای مرد مردانه وای مرید فرزانه **بیت** کان گنج مراد اینجا شناس ، که طبیبان
حاذق مرشدان طریقت اند ، که طبیب دلها بیماران و معالجه جانها مهجوران از طبیبان
دیگر بحکم خدا اجازه ماذون اند و ایشان در همه عالم بنیابت حق بطبیبی و ازالهٔ امراض طالبان مشهور
اند و اگر بشرح احوال این طایفه مشغول شویم بتطویل انجامد فی الجمله چون پرتو نور ارادت که آن
میل جانست در باطن خود مشاهده کردی و درد طلب و آتش سودای محبوب اصلی بر
شهرستان دل که خلوت سرای معشوق حقیقی است مستولی گشت از برای پرورش
آن نور و تربیت این آتش بطلب شیخ مرشد و طبیب دانا بر خیزی و هیچ
مانع مقید نشوی که درین بیماری و حجاب هلاک گردی **بیت**
عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد ، ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست
بیمار دیده مرد و از قدم بر بال و جاه نهند و از زن و فرزند و دنیا در نگذرند و از سر ...

شود و اگر در ارادت و محبت مرید مردانه بود هر خلل و نقصان که در شرایط دیگر واقع شود
بسبب حمایت ولایت و ارشاد شیخ بصلاح آید و درویش را پیوسته این دعا باید
کرد که خداوندا راه دل شیخ را که دریچه عالم غیب است بر مریدان گشاده دار و دایما باید
که بتضرع و نیاز از حضرت عزت جل و علا درخواهد تا استقامت بر ارادت کرامت فرماید
که هر فیض و گشایش که از عالم غیب ظاهر میشود بواسطه دل شیخ است و هر نسیم لطف که
بمشام جان رنجور طالب میرسد از راه دل شیخ بود چه اگر مرید بر مثال طفلست او را قوة استفاضت
و طاقت مشاهده بی حمایت ولایت شیخ نباشد و هر مریدی بقدر توجه بدل شیخ و محبت و اعتقاد
که دارد فیض بدو رسید و هر نوع خوف و هیبت که در صحبت نفس مرید آید فی الحال در پناه دولت
و حمایت شیخ باید گریخت تا همت شیخ آن آفت و ترس را دفع کند شرط هشتم ترک
اعتراض است هم بر حق هم بر شیخ و ترک اعتراض آنست که هر راحت و محنت و عزت
و ذلت و شفا و الم و نوازش و گدازش و فروبستگی و گشایش که در غیب و شهادت
واقع شود مصلحت وقت خود در آن داند و هر فعل و قول که از شیخ مشاهده کند همه را کمال
شناسد و هر غذا و شربت که بدو دهد هر چند موافق مزاج و عقل او نباشد داروی درد دل
و شفای جان بیمار خود در آن داند و مرید خود را باید که بر مثال بیمار تصور کند و شیخ را طبیب
دانا و غمخوار مشفق شناسد چون خود را تسلیم فرمان شیخ کرد شیخ هر چه با او کند همچنان باید
و چون مرید بدین شرایط که یاد کرده شد مواظبت نماید هیچ دقیقه نامرعی نماند خود را او مکان
شیخ نیاز دو رزود هر چه تمامتر دری لطف و کرم در ظاهر و باطن بر روی طلب او بگشاید

و بواسطه ارادت و نور و کرم و همت شیخ انوار و اسرار از پس حجاب بشریت
بر تو اندازد که سالک خود را در آن نور مستغرق بیند و عجایب بسیار و غرایب
بیشمار کشف دیده جان او شود و طلب سالک و اشتیاق او درین مقام زیادت گردد
و انواع وقایع و نمایشها از عالم غیب بظهور آید و کشف نظری و عقلی و قلبی و سری و الهامی
در هر مقام از اینها انواع علوم بر سالک کشف شود و بر ضمایر و خفیات واقف گردد و در طور
روحی بر اطوار بهشت و دوزخ و بعضی از تجلیات اطلاع یابد و در طور خفی مستحق مشاهده پرتو
تجلیات اسما و صفات خداوندی گردد بیت تو کو مارا بدان بست بار رخ بیست
بکریمان کارها دشوار نیست • و چون غیب الغیب حجاب عزت و نقاب بی نیازی
از پیش جمال احدیت بر اندازد و جانهای سوخته آتش فراق عاشقان را بزلال وصال و
مشاهده جمال مشرف سازند و درین حال بشریت در آنیت مضمحل گردد و طالب بمطلوب
و قاصد بمقصود رسید محب خود را عین محبوب بیند بلکه عاشق عین معشوق آید فنا مطلق درین
مقام دست دهد سر توحید روشن گردد و جان یگانه پیوندد و ناله و اضطراب ماند عبارات
و اشارات تمام شود و ترمن عرف الله کل لسانه اینست و صلی الله علی محمد و آله اجمعین
ارشاد ششم در بیان ارادت و شرایط مریدی و آداب آن قال الله تعالی فان اتبعتنی
فلا تسألنی عن شیء حتی احدث لک منه ذکرا قال النبی علیه الصلوة والسلام
علیکم بالسمع والطاعة ولو کان عبدا حبشیا و قال من لیس له شیخ فشیخه شیطان
بدانک ظهور ارادت در دل و داعیه طلب در جان از پرتو نور تجلی صفت مریدی

فاما الجاصول آداب است نیک بشنو و ظاهر و باطن خود را بدین آداب و صفات خود
موصوف گردان تا مواهب و عطایای غیبی ساعة فساعة از راه باطن مبارک شیخ در باده
خود مشاهده کنی و سلوک بدرجات و مقامات نامتناهی و وصول بمعارف و فیضات الهی میسر
شود و از شرایط طریقت یکی توبه است اول توبه محکم نباشد خلل آن زود ظاهر شود و خانه فقر
با تمام نرسد شرط دیگر بر پرهیزکاریست از هر چه غیر مطلوبست احتراز باید نمود و اگر دنیاوی چیزی
باشد جائی که حکم شریعت است بفرزندان و خویشان تسلیم باید کرد و درین باب آیة انما اموالکم
و اولادکم عدو لکم فاحذروهم ارشاد تمام است و اگر اولاد و اقارب نباشد همه را در راه شیخ
ایثار باید کرد و از جمیع ماسوا تجرید باید شد و بهر لباس دوختن که از شیخ بدو رسید قانع باید
بود شرط دیگر اعتقاد درست است مرید را باید که در اصل اعتقاد خللی نباشد و از جمیع
بدعتها پاک شود و در متابعت شیخ که قایم مقام حضرت رسالت است ثابت قدم باشد که قل
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و رتبه محبوبی و وصول بمقصود اصلی موقوف بر متابعت
است شرط صبر است مرید باید که در هر امر و نهی که از شیخ بنسبت او که واقع شود
صابر باشد و هر چه فرماید هر چند بر نفس او دشوار بود قبول باید کرد که فان اتبعتنی فلا تسألنی
عن شیء و صبر را در معنی نتیجه بسیار است و صبر از خاصیت تجلی صفة صبوری حق است و نیز
کلید در گشای قواین شادمانی است که الصبر مفتاح الفرج بلکه صبر سبب وصول بگنج عنایت
نامتناهی و حصول الطاف حضرت الهی است انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
شرط دیگر مجاهده است مرید باید که همواره نفس اماره را در بوته ریاضت مقید و محکم دارد و

جان بر نخیزد و هر چه غیر حضرت همه را پشت پای زند و آیت انهم عدو لی الا رب
العالمین بر مکونات بخواند مرد این میدان نباشد زنهار و هزار زنهار که همت
عالی داری و از پس حجاب بشریت و ناموس بیرون آیی و طالب و مشتاق و مستعد
بخود راه ندهی و در طلب استوار باشی و قتی در ابتداء سلوک حزنی بر باطن بیچاره
غالب گشته بود از غیب درویشی حاضر شد و این بیت بخواند بیت
همچنین میرو تو پایانش مپرس • در چنین دردی ز درمانش مپرس
آن حزن بفرح مبدل شد و در عقب این واقعه فیض بسیار رسید و فتح بیشمار روی
نمود هیچ درد و حزن نرسد که در عقب آن هزار لطف و دوا نباشد که گفته اند
اذا ضاق الوقت فانتظر فرجا و یقین باید دانست که هر چه در طلب خداوندی
او در بازی و بر اندازی او بهزاران لطف و عنایت مجازات و مکافات آن خواهد کرد
که ان الله لا یضیع اجر المحسنین و چون مرید بقوت بازوی ارادت و علو همت موانع و حجب
از پیش راه طلب برداشت و از خویش و پیوند و زن و فرزند قطع کلی کرد و بکمند جذبه
از عنایت بشرف صحبت شیخی واصلی واصل شد و مرتبه ملازمت و خدمت در خدمتش حاصل
کرد بعد از آن شرایط و آداب مریدی رعایت باید کرد و در غیبت و حضور شیخ طریقت
حرمت و اشکالات سلوک باید داشت و در همه احوال شیخ را حاضر باید دید زیرا که
قرب و بعد حجاب نظر معنی نگردد که من القلوب الی القلوب روزنة هر چند شرایط طریقت
و قواعد ارادت بس بسیار است و این رساله بر سبیل استعجال در قلم آورده می شود

نتوان شناسید که از راه مجاهده بمقام مشاهده توان رسید که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
و در التیسیر اولی حضرت شیخ قدس الله سره مجاهده را بدین آیه نصیحت فرموده‌اند **شرط دیگر**
دلیریست مرید باید که درین راه دلیر و مردانه قدم نهد زیرا که اعدای نفس و شیاطین بسیاراند
و محاربه با عدا بشجاعت و دلیری توان کرد و ملک قهر و دفع ایشان از مهمات است **شرط**
دیگر سخاوت است مرید باید که سخی و جوانمرد باشد که بخل و امساک بندی قوی و حجاب
عظیم است و تا ماوام که بخل در ذات مرید موجود است باطن او ضعیف باشد و قوت باطن
بسبب سخاوت کسب توان کرد و درین راه گاه باشد که دنیا و آخرت ایثار باید کرد و
از سر جان برخواست جان بازکه وصل او بجستان نتوان آیه اولئک کتب فی قلوبهم الایمان
وایدهم بروح منه بیان این حال است **بیت** عاشقان را هر زمانی کشتنیست
کشتن عشاق خود یک نوع نیست ٭ او دو صد جان دارد از جان هدی
آن دو صد را می‌کند هر دم فدا **شرط دیگر** انصافست مرید باید که منصف
باشد جانب انصاف همه کس بدهد و از هیچ کس انصاف طمع ندارد و خدمتکاری و حق
گذاری بنسبت همه کس بجای آرد که من خدم خدم **شرط دیگر** راستی است مرید باید
که ظاهر و باطن خود را با حق تعالی و با شیخ راست سازد و از کذب مطلقا احتراز باید کرد
هر چند دران هلاکت توان یافت چه آنکه کذب منافی ایمانست که المؤمن لا یکذب
و حضرت شیخ قدس سره درین باب تهدید بسیار فرموده‌اند البته باب کذب و
ظرافت و هزل مسدود باید داشت و سخن ضحک آمیز نباید گفت که این همه العاب

شیطانی و مشارکت با شیطان است که لو کنتم تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا
شرط دیگر علم است مرید باید که بواجبات لابد شریعت و طریقت است دانا بود تا از عهده
فرایض و سنن و آداب شرعی و طریقی تواند برون آمدن چرا که حقیقت سر شریعت است
و نتیجهٔ علم خوف و تقویت که انا اعلمکم بالله و اخشیکم منه فاما در وقت سلوک بتحصیل زیادتی از
علوم ظاهری از فضلیات و عقلیات مشغول نباید شد زیرا که آن مانع سلوک و وصول شود
فاما اگر بدرجهٔ پیشوایی و مقتدای رسید و بارشاد طالبان مامور سازند اشتغال بعلوم ضروری
ضروری باشد تا حل مشکلات و حلات طالبان و مریدان تواند کرد و اگر مرید را در صورت
یامعنی حاجت از دیگری باید کرد خلعت شیخ بنسبت مرید نقصان گیرد **شرط دیگر**
نیازمندی است مرید باید که نیازمندی را در هیچ وقت از دست نگذارد و شکستگی
و نیستی را شعار خود سازد که تخم نیاز مثمر ثمرهٔ عزت است که من تواضع لله رفعه الله **شرط**
دیگر ترک ناموس است مرید جان باید که مدح و ذم خلق وی را برابر باشد و از ملامت
ایشان ملالت بخود راه ندهد و از پردهٔ نام و ناموس برون آید و صحبت و ملازمت
اغیار بر خود حرام کرداند که کدورت دل صحابی ایشان لابد مؤثر باشد که الصحبة
تؤثر **شرط دیگر** ادب است مرید باید که در خلا و ملا شرایط حرمت و ادب را رعایت
دارد و با شیخ سخن دلیر و گستاخ نگوید بلکه تا سخن نپرسد نگوید و در پیش شیخ مربع ننشیند
بنشیند و روی ترش نباید کرد و این حدیث از حضرت شیخ مسموع است که ان
الله یحب البشاشین و یبغض العبوسین و دوام چشم بر شیخ باید داشت و منتظر

اشارت و فرمان شیخ باید بود و در حضور شیخ معارف و حقایق بی اجازت نباید گفت
و از واقعات و حالات گذشته خود نباید کرد **شرط دیگر** حسن خلق است مرید باید
که خوش خلق و گشاده رو و متواضع باشد و با درویشان بزرگ و یاران غالب بتواضع و ادب
و نیاز زندگانی کند و با یاران خورد طریقهٔ شفقت و دلداری مسلوک دارد و اگر طالبی و وصفی
بر خلاف ایشان بیند بنوعی که ممکن باشد رفع آن بکند و نصیحت مشغول باشد و باب مناظره و نزاع
مسدود دارد و با هیچ کس بچشم حقارت نظر نکند و در وقت طعام احتیاط باید کرد تا لقمه
بشره خورده نشود و البته تواند از نصیب خود ایثار کند **شرط دیگر** در حضور شیخ مراقبه
ناکردن بود مرید باید که پیش شیخ البته بمراقبه مشغول نشود که نهایت مذموم است و حضرت
شیخ درویشان را در مجلس از مراقبه منع میفرمودی و در وقت سماع نیک باخبر باید بود تا از
دست و پای وی المی بدرویشی نرسد که دقت بر و منقض کرده و در سماع حرکت بقدر
حاجت باید کرد و چون وجد و ذوق تسکین یافت در حال خود را تسکین باید داد و در
سماع بی ضرورت نعره نباید زد و با اصحاب ذوق و وجد بچشم نیاز ناظر باید بود و بقدم شیخ
حرکت باید رفت نه چنانکه بشکل بیهوده باشد و چون شیخ در سماع آید موافقت باید کرد
شرط دیگر تفویض است مرید باید که تمامی امور خود را به شیخ تفویض کند و مراد خود در
مراد شیخ داند و تصرف خود از میانه بر دارد بلکه وجود خود را معدوم باید شمرد و بر احوال شیخ
البته اعتراض نباید کرد و هر فعلی که از شیخ واقع شود از او وجهی که ممکن باشد استحسان کند که
اعتراض بر شیخ سبب مفارقت صوری و موجب بعد معنویست که هذا فراق بینی و بینک

ولا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی **شرط دیگر** اخلاص است مرید باید که در کارها مخلص
باشد و اخلاص در طریقت رکن اعظم است و تا مرید بدرجهٔ اخلاص نرسید یقین داند که بمراد
نرسیده است و استخلاص از مکر نفس و وسوسهٔ شیطان جز با اخلاص ممکن نیست
که فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین و طاعت از بهر بهشت و ترس دوزخ
نباید کرد و هیچ نوع چیزی که تعلق بر یاد داشته بخود راه ندهد که سبب تضییع اوقات او بود
و کارها حواله بحق باید کرد که و من یتوکل علی الله فهو حسبه و هر چیزی که بر و وارد شود در غیب
و شهادت از حق و از شیخ راضی باید بود که طالب درین حال بمقام وصول رسیده و درها فیض
بر وی گشاده شود که الرضا بالقضاء باب الله الاعظم و جادهٔ طلب و طریق ارادت و شاه
راه شریعت مستقیم باید بود و بر طریقهٔ متابعت استوار زیرا که متابعت مفتاح باب
هدایت است که فاتبعونی یحببکم الله **شرط دیگر** توحید مطلب است مرید باید
که در طلب وصول مقصود استفاضه از شیخ معین کند هر چند مشایخ بسیار باشند زیرا که
سیر متفاوت است و طرق مختلف هر کدام بنوعی دیگر او را راه نمایند و بسبب اختلاف ارشاد
ایشان طالب متحیر شود و در طلب تیر نقصان ظاهر کردد و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن
سبیله و اگر در مکاشفه و مشاهده فتوری و قصوری واقع شود ملول نباید شد و مصلحت
وقت دران باید دانست و بهیچ ابتلا و امتحان روی ازین درگاه نباید تافت و در
طلب بجان مردانه باشد و از خدمت و ملازمت شیخ یک لحظه غافل و غایب نباید
بود و اگر هزار بارش برانند و از ملازمت منعش فرمایند دور نشود که در ضمن هر جزی

مشایخ را الحقها باشد و این بیت باید که شعار خود سازد **بیت** حاشا که دلم از تو جدا

واندشد • یا با کس دیگر آشنا واندشد • از مهر تو بگسلد کرا دارد دوست

وز کوی تو بگذرد کجا واندشد • و نزدیک مشایخ طریقت گشایش و نمایش و رسیدن

بمطلوب و وصول بمحبوب در ضمن استقامت است که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا

تتنزل علیهم الملئکة ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون اگرچه شرایط

ارادت و مریدی و آداب آن نامحصور است که التصوف کلها آداب و در هر بادیی نوری

و سروری مشاهده و منظور است و سیر نامتناهی و در هر مقامی و حالی و وقتی که بر سالک کشف

شود مناسب آن ادبی باشد لاجرم آداب طریقت بیشمار و نامعدود و بلا نهایتها اگر سالک مبتدی

بدین شرایط که یاد کرده شد مستقیم باشد و نکات و دقایق را که در هر ادبی از این آداب که هر

یک بدرجه برج درج ولایتند درج است رعایت کند اصل منتهی شود و ابواب فتوحات

فتوحات بمفتاح فتح برو مفتوح کردانند و سینه او منبع عیون اسرار و لجه انوار رموحالی و رحالی

کرده دل او را گنجینه الطاف الهی و خزینه تجلیات نامتناهی سازند و بانواع ترکیب و تزیین و

تحلیه و تحسین هر طوری را از اطوار مملکت دل بیارایند و کوس عظمت و طبل ولایت او را

در ممالک غیب و شهادت فرو کوبند سبحان الله چه آوازه در ملک و ملکوت افتد که پادشاه

منزل گاه دل و تخت گاه جان میخرامد و نقاب عظمت و کبریا از پیش جمال چون

برانداز دو جان بلب رسیده عاشق مهجور را زلال وصال و مشاهده جمال حیوتی تازه

بخشد که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة بعد از این بر سریر سلطنت و تخت خلافت